

گزارش نخستین همایش
«میراث مشترک مکتوب ایران و افغانستان»
شنبه، سوم ماه جولای 2010
تهران، ساختمان تاریخی بهارستان (ساختمان قدیمی مجلس)
تالار شهید مدرس

نخستین همایش «میراث مکتوب ایران و افغانستان» به روز شنبه تاریخ سوم ماه جولای 2010 برابر با دوازدهم تیرماه 1389 خورشیدی در تالار شهید مدرس- ساختمان تاریخی کاخ بهارستان- تالار قدیمی مجلس ایران، با اشتراک جناب آقای داکتر لاریجانی- رییس مجلس شورای اسلامی ایران، جناب آقای داکتر حسینی- وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، جناب آقای داکتر جعفریان - رییس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماری از شخصیت های رسمی ایران و افغانستان و گروهی از فرهنگیان و پژوهشگران دو کشور که هم از افغانستان و هم از جمع افغانی های باشنده ایران دعوت شده بودند، برگزار گردید.

در فراخوان همایش که از سوی جناب آقای داکتر موجانی- دبیر علمی همایش پخش گردیده بود، آمده است: «دو کشور جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان با تاریخ کهن خود، نه تنها به عنوان یک رکن ماندگار و خاستگاهی تاریخی برای تبلور زبان و اندیشه مشترک بوده اند، بل که گذرگاهی برای تبادل گویش های مختلف نیز به شمار می آیند.

دنیای امروز با تعریفی نوین از نقش تبادل اطلاعات و با ابزارهایی متنوع و مدرن، زمینه افزایش تبادلات میان فرهنگ ها و تمدن ها را تسهیل بخشیده است. این بستر در بطن روابط تاریخی- فرهنگی ایران و افغانستان اگرچه واجد جذابیت های فراوانی است، اما به دلیل تحولات تاریخی یک صد و اندی سال اخیر از تاثیر گذاری به مراتب کمتری نسبت به سایرین برخوردار شده است.

بازشناسی تبادلات تاریخی و تاثیر آن در شکلهای به یک میراث مشترک و مکتوب به موازات بررسی چرایی نشیب و فرازهای ایجاد شده در حیات فرهنگی و میراث این دوران، موضوع اصلی نشست مقدماتی میان اندیشمندان، فرهنگ دوستان و محققان معاصر در جامعه علمی دو کشور است که کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی برگزاری آن را در تاریخ 1388/3/12 پیشنهاد همت خود نموده است.

در این نشست یک روزه موضوعاتی چون :

- گسست یا پیوست در مکاتب شعر معاصر ایران و افغانستان طی یکصد و پنجاه سال اخیر؛
- مطالعه و تحلیل یک سده تاریخنگاری ایران و افغانستان؛
- تاثیر مفاخر فرهنگ معاصر ایران و افغانستان در گستره فرهنگ مکتوب مشترک؛
- مقایسه تطبیقی اندیشه دوران مهاجرت و تبعید : نشریات مهاجران ایرانی جنگ اول و نشریات مهاجران افغانی عهد اشغال؛
- فرهنگ اسلامی ، شالوده میراث مکتوب معاصر ایران و افغانستان؛

0 بررسی و روش شناسی تحقیقات و تصحیحات محققان و مصنفان در حوزه میراث مکتوب طی یک سده اخیر؛

0 مکاتب هنری و تاثیر آن در آرایه ها و نگاره های موجود در میراث مکتوب؛

بررسی می گردد.»

همایش با پخش سرود ملی دو کشور، تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و نمایش دادن یک «نما- آهنگ» افغانی آغاز گردید و سپس جناب آقای موجانی- دبیر علمی همایش، به مهمانان خوش آمد گفت و گزارش فشرده بی از کار تدارک و برگزاری همایش و چگونگی برنامه های آن ارائه داد.

آن گاه، جناب آقای داکتر جعفریان- رییس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی با ایراد سخنرانی گرم شان همایش را به گونه رسمی گشایش بخشیدند.

سخنرانان رسمی همایش، جناب آقای داکتر لاریجانی- رییس مجلس شورای اسلامی، جناب آقای میرویس یاسینی- نائب رییس اول مجلس (شورای ملی) افغانستان، جناب آقای داکتر حسینی- وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بودند.

جناب آقای داکتر لاریجانی در سخنرانی جامع شان به طیف گستره بی از مسایل پرداختند که فرازهایی از آن سخنان شان را در این جا می آوریم:

- همگرایی برای دو کشور یک نیاز دوجانبه است.
 - بسیاری از مصیبت ها ناشی از عدم شناخت از افغانستان است.
 - دو کشور در فراز و فرود تاریخ فرهنگ و میراث فرهنگی مشترک داشته اند.
 - پیوندهای دینی مردم دو کشور بر آیین اسلام استوار است.
 - نگاه جمهوری اسلامی ایران به افغانستان نگاه فرهنگی است.
 - همدلی، همزبانی و هم آیینی برای منطقه ما بسیار مهم است.
 - تاریخ افغانستان نشان می دهد که ریشه های فرهنگی و پشتوانه آن بسیار نیرومند است.
 - یک جانبه گرایی به بهانه تروریسم و مواد مخدر در یک منطقه خارج از دایره مسوولیت سنتی ره آوردی نخواهد داشت.
 - طرح خاور میانه بزرگ امریکا به دلیل دو رویی و دروغگویی با شکست رو به رو شده است.
 - تفکر جمهوری اسلامی- استقلال خواهی در منطقه است و در افغانستان
 - به رغم سنگ اندازی ها و رفتارهای سنگ اندازانه، مراودات اقتصادی دو کشور عمیق است.
- در سخنرانی داکتر لاریجانی یک نکته بسیار مهم و برآزنده مورد توجه فراوان مهمانان افغانی قرار گرفت:
- نگاه جمهوری اسلامی ایران به افغانستان نگاه فرهنگی است.
- که به لحاظ اهمیت، اندکی پسانتر روی آن درنگ خواهیم کرد.

جناب آقای داکتر حسینی- وزیر فرهنگ ایران در سخنرانی شان ضمن تاکید بر پیوندهای تاریخی و همزیستی میان مردمان دو کشور، سروده بی از شادروان استاد خلیلی¹ را که در رثای روانشاد ملک الشعرا بهار انشاد فرموده بودند، برخواندند:

¹ روانشاد استاد خلیلی این چکامه را به مناسبت درگذشت ملک الشعرا بهار سروده بودند که از سوی روانشاد گویا اعتمادی در روز پنجم ماه ثور (اردیبهشت) همان سال در مجلس بزرگداشت و یاد بود بهار که در سفارت ایران در کابل برگزار شده بود؛ بر خوانده شده بود.- آریانفر.

دریغا که آن ماه تابان نشسته
بلند آفتاب خراسان نشسته
درغا که که ملک سخن بی ملک شد
که از تخت معنی سلیمان نشسته
وزید از کجا تند باد خزانی
که از پا درخت گل افشان نشسته
..... و تا پایان...

- در این جا فرازهایی از سخنان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران را می آوریم:
- «در طول تاریخ استعمار از هر وسیله بی برای جداسازی ملت ها از هم بهره گرفته است. با این هم روح واحدی در پیکر دو کشور دمیده است که بر رغم جداسازی ها، باز هم یگانه مانده است.
 - زبان پارسی، زبان مشترک دو کشور، زبان منطقه بی است که در زمان اورنگ زیب در هندوستان به عنوان زبان رسمی اعلام شده بود و از کاشغر تا به بوسنی به آن سخن زده می شد.
 - فتنه هایی که انگلیس و روس در میان ایران و افغانستان افکندند، زیان های جبران ناپذیری به بار آورد.
 - روانشاد خلیلی و روانشاد حبیبی خدمات ارزنده بی به زبان پارسی² انجام دادند.
 - پروفیسور هنری کربن فرانسوی زمانی از «جهان ایرانی» - سرزمین پهناور ما نام برد. جا دارد امروز بار دیگر به جهان خود باز گردیم.
 - سخنور تاجیکستانی چه خوش سروده است: «آب اگر صد پاره گردد- باز خود آشناست».
 - بایسته است راه های نزدیک تر کردن قلوب را فراهم کرد.
 - بایسته است تا:
 - یادگارهای فرهنگی کشور افغانستان گرامی داشته شود.
 - مرکز تحقیقات زبان فارسی ایجاد شود.
 - فهرست نویسی آثار پارسی تدوین گردد.
 - به دیجیتالی کردن نسخه های خطی پارسی کمک شود.

² در کل، پشتون ها و سایر اقوام غیر پارسی زبان باشند سرزمین افغانستان در درازای تاریخ زبان شریین پارسی را زبان خود انگاشته، به آن مهر ورزیده و در پرورش و بالندگی و شگوفایی آن کوشا بوده اند. بسنده بگویم که زبان رسمی دربارهای همه پادشاهان پشتون تبار از احمد شاه درانی گرفته تا ظاهر شاه، پارسی دری بوده است. بسیاری از پادشاهان پشتون تبار به زبان دری شعر سروده اند و دفتر و دیوان دارند. برای نمونه شاه شجاع المک درانی دیوان جالبی دارد و سروده معروف «مرغ سحر» وی که از سوی آواز خوان و سراینده سرشناس و پر آوازه کشور- ظاهر هویدا اجرا شده است، بر سر زبان های هر باشند سرزمین ما است.

پادشاهان پشتون تبار هند در دربار دهلی نیز زبان پارسی دری را زبان رسمی ساخته بودند. برای مثال سلطان سکند لودی.

البته، پیشاپیش همه سلطان محمود غزنوی ترک تبار بود که زبان و فرهنگ پارسی را به هند برد و پس از پیروزی در جنگ پانی پت، آیین اسلام را در آن سرزمین اشاعه داد. می گذریم از این که در دربار او بیش از چهار صد سخنور و سخنسرای دری زبان گرد آمده بودند.

از شاهان ترک تبار فرهنگ پرور می توان شاهرخ تیموری و وزیر کاردان ازبیک تبار- امیر علی شیر نوایی را نام برد و مانند آن...

شایان یادآوری است که زبان دربار ایران در دوره صفویه نیز ترکی بود که محمود و اشرف افغان به دلیل عدم آشنایی با آن، پس از گرفتن اصفهان، زبان پارسی را زبان رسمی دربار ساختند.

در سال های پسین، در سده های نهم و بیستم، شمار فراوانی از سخنگویان و فرهنگیان کشور افغانستان که در گسترش و شگوفایی زبان پارسی دری خدمات ارزنده بی انجام داده اند، پشتون تبار بوده اند. برای نمونه؛ روانشاد غلام محمد خان طرزی، روانشاد محمود طرزی، روانشاد نوید کابلی، روانشاد استاد خلیلی، روانشاد استاد حبیبی، روانشاد پژواک، آقای سلیمان لایق، روانشاد الهام، روانشاد احمد ظاهر (آواز خوان نسل ها)، روانشاد بانو پروین، روانشاد بانو رخشانه، استاد خیال، ناشناس و ...

- کارگاه های ادبی- هنری و علمی برگزار گردد.
- به کتابخانه های افغانستان کتاب ها و مجلات اهدا گردد.
- همکاری های فرهنگی میان دو کشور نهادینه شود.
- شخصیت های فرهنگی آن کشور شناسایی و [به جامعه ایرانی-آریانفر] معرفی شود.
- نمایشگاهی از آثار خطی افغانستان [در کابل و تهران-آ.] برگزار گردد.
- کارشناسان برای ارزیابی و بررسی آثار خطی به افغانستان اعزام گردد.
- در زمینه حفظ آثار خطی افغانستان به آن کشور کمک شود.
- فیلم های مشترک سینمایی تولید گردد.
- ما باید در برابر تهاجم فرهنگی باختر بر فرهنگ مشترک مان بییستیم.
- ما می توانیم در زمینه چاپ کتاب های نویسندگان افغانی کمک نماییم.
- در یک سخن، ما باید در همه زمینه با هم همکاری داشته باشیم.»

در سخنرانی جناب آقای داکتر حسینی، یادآوری از یک روح واحد در دو پیکر، تاکید بر بازایی به جهان ایرانی، نهادینه شدن همکاری های فرهنگی میان دو کشور و جستجوی راه های نزدیک تر شدن قلوب و گسترش همکاری ها در همه زمینه ها شایان توجه است که بایسته است کنار آن درنگ کرد. اندکی پسانتر به این گفته ها خواهیم پرداخت.

نشست نخست همایش، در باره «**تحقیقات و مطالعات تاریخی- اجتماعی افغانستان امروز: ضرورت ها و چالش ها**» بود که در این بخش آقایان:

- داکتر دین محمد مبارز- معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان،
 - وحید مزده- تاریخ نویس و محقق
 - داکتر مهدی- تاریخ دان و محقق
 - داکتر کاظم بیگی- تاریخدان و استاد دانشگاه
 - داکتر فاروق انصاری- تاریخ نویس و نویسنده
 - محمد علی بهمنی قاجار - تاریخ نویس و پژوهشگر
 - استاد حبیب الله رفیع - نویسنده و محقق
 - سید آقا حسین فاضل سانچارکی- رجل سیاسی و فرهنگی- معاون پیشین وزارت اطلاعات و فرهنگ
- به سخنرانی پرداختند.

نشست دوم زیر نام «**فرهنگ و میراث مکتوب، چارچوبی برای شناخت نوین از افغانستان**» برگزار گردید. در این بخش آقایان:

- داکتر انوشه- محقق و نویسنده
 - عزیز آریانفر- تاریخدان و پژوهشگر مسایل منطقه
 - داکتر کهدوی محقق و استاد دانشگاه - رایزن پیشین سفارت ایران در کابل
 - کاظمی- سخنور و پژوهشگر
 - سخی منیر - رییس عمومی آرشیو ملی افغانستان
 - داکتر ایرج افشار- تاریخدان و محقق- رییس بنیاد موقوفات داکتر محمود افشار یزدی
 - اشراق حسینی- مشاور پیشین وزارت معارف افغانستان و استاد دانشگاه کابل
- به سخنرانی پرداختند.

نشست سوم همایش زیر نام «**ابزارهای فرهنگی افغانستان در دنیای جدید، نشریات، رسانه ها، تارنماها و اردیو تلویزیون**»، برگزار گردید.

در این بخش آقایان:

- اقبال- مدیر رادیو تلویزیون افغانستان،
- تیمورشاه قویم- رییس کتابخانه و آرشیو مجلس افغانستان
- داوودی- محقق و پژوهشگر
- داکتر عصمت الهی- محقق و استاد دانشگاه کابل
- سخنرانی نمودند.

همچنان در همایش تنی چند از بانوان افغانی به ایراد سخنرانی و خوانش سروده های شان پرداختند:

- سرکار خانم زهرا حسین زاده
- سرکار خانم فرزانه
- سرکار خانم زهرا موسوی
- سرکار خانم خالد فروغ

در پایان همایش، بحث آزادی پیرامون مسایل و موضوعات گوناگون به راه انداخته شد که گردانندگان آن جناب آقای داکتر بهرامی- سفیر پیشین ایران در کابل و جناب استاد داکتر کهدویی بودند. در این بخش شماری از مهمانان افغانی که به بنا به دلایل فنی موفق به ارائه مقالات شان در نشست های همایش نگردیده بودند، به ایراد سخن و طرح ملاحظات و پرسش ها پرداختند: مانند آقایان سید مسعود- استاد دانشگاه کابل، احمد سعیدی- کارشناس مسایل سیاسی، حسینی مزاری- محقق و نویسنده و صالح محمد خلیق- رییس فرهنگ ولایت بلخ- سخنسرا، پژوهشگر و سخن سنج، تابش- سخنسرا و نویسنده...

درمندان و سوگمندان چند برگ از یادداشت هایم که در روند نشست ها تند نویسی کرده بودم، در فرودگاه دبی از نزد گم شد و در بازگشت به فرانکفورت تنها فرازهایی چند از برخی از سخنرانان را از یاد باز نویسی کردم. هرگاه کاستی یی در آن دیده شود، امیدوارم سروران فرزانه به بزرگواری خود شان بر این کمترین ببخشایند:

آقای میرویس یاسینی:

- ما در برزخ از خود بیگانی به سر می بریم.
- باید از خواب گران برخیزیم.
- در عصر تیموریان سرزمین ما کانون درخشان فرهنگ و تمدن بود.

داکتر مبارز:

- مانند در مرزهای جغرافیای سیاسی از دیدگاه فرهنگی ناخوشایند است.
- تروریسم می خواهد فریاد رسای مولانا را خفه سازد.
- در سال 2010 غزنه پایتخت ثقافت کشورهای اسلامی لقب گرفته است.

وحید مزده:

- تاریخ کشور ما تاریخ خون است و ویرانی و جنگ
- تاریخ ما محشون از فرصت های از دست رفته است.
- کشور ما 36000 روستا دارد. چند شهر هم مانند جزیره هایی اند در میان این روستاها. درست بی پروایی به روستاها باعث شده است تا در سی سال اخیر شاهد رویارویی شهر و روستا باشیم که تا کنون ادامه دارد.
- در سه دهه جنگ هفتاد درصد آثار موزه کابل از دست رفته است.

داکتر مهدی:

- بخشی از مشکلات ما در دگر بینی هایی که داریم است و بخشی هم ریشه در تاریخ دارد.
- در کشور ما زبان پارسی از یک سو با تهاجم فرهنگی بیرونی رو به رو بوده است و هم از درون تلاش هایی روان بوده تا آن را به حاشیه بکشانند و ریشه های آن را بخشکانند.

کاظم بیگی:

- پس از جنگ دوم هرات، ما هیچ اطلاعی از تاریخ افغانستان نداریم و در کتاب های تاریخ ایران به جز از چند مورد انگشت شمار، چیزی در باره افغانستان دیده نمی شود.
- در 1326 انجمن تاریخ افغانستان تاسیس شد.

حبيب الله رفيع:

- در افغانستان آثار بسياری هست که شايسته توجه است. برای مثال؛ دو کتيبه بسيار مهم رباطک و سرخ کتل.
- شاهنامه فردوسی گنجينه بزرگ فرهنگ مشترک منطقه است.

داکتر عصمت الهی:

- از دیدگاه علم ارتباطات، معرفت و شناخت شالوده و بنياد هر چیزی است. مع الاسف شناخت ما از یک ديگر در دو سده و حتا دهه های اخير بسيار اندک بوده است. هر چند هم شناخت پناهگزينان افغانی از ایران به دليل مهاجرت در سه دهه پسین و بود و باش در کشور جمهوری اسلامی بیشتر بوده است.
- جای پژوهش ها و تحقیقات میدانی در افغانستان خالی است.

حسينی مزاری:

- «به رغم مشترکات مهم و عديده، متاسفانه تا کنون در راستای تعميق و گسترش این مشترکات کار آن چنانی صورت نگرفته و به تناسب، **گر چه برگزاری این همایش را بسيار دير هنگام می دانم**، اما لازم و موثر دانسته، علاقه مند هستم این مطلب را عنوان کنم که **با توجه به ضعف های گذشته** و با امعان نظر به وجود ظرفیت های فراوان و اشتراکات گوناگون موجود میان دو مردم و دو سرزمین ایران و افغانستان لازم به نظر می رسد که علما، اندیشمندان و متفکران دو کشور، با مغتنم شمردن مشترکات دینی، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در ایران و افغانستان، برنامه ریزی کوتاه و دراز مدت نمایند.»³

در جنب همایش، مهمانان افغانی از «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» و «بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی» و نمایشگاه آثار مصور افغانستان- آقای اکبری- گرافيست و عکاس جوان و سرشناس کشور، در نگارستان نیز بازدید نمودند که در هر مورد با پذیرایی شايسته و بایسته گردانندگان رو به رو گردیدند.

همچنان مهمانان به روز یک شنبه از ساختمان مجامع و کنفرانس های بین المللی وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران بازدید نمودند که جناب آقای داکتر خرمشاد- معاون آموزش و پژوهش وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران با آنان دیدار و به ایراد سخن پرداختند و بر مشترکات دو کشور و توسعه روابط در همه زمینه ها و به ویژه در زمینه های فرهنگی تاکید نمودند.

در پایان، هیات افغانی از موزه و نمایشگاه مرکز اسناد و تاریخ وزارت خارجه ایران بازدید نمودند که از سوی جناب آقای داکتر نظر آهاری- مدیر کل مرکز و همکاران ایشان استقبال گردیدند. در این جا بنده شماری از کتاب ها و هم رونوشت(فوتوکپی) شماری از اسناد و تصاویر مربوط دوره های امیر دوست محمد خان، امیر شیر علی خان و نیز دوره امانیه را به آرشيو وزارت خارجه ایران هدیه دادم.

نفس پذیرایی هیات فرهنگی افغانستان از سوی جناب آقای داکتر خرمشاد، دال بر ارجحیاری ایشان به مناسبات ویژه با کشور افغانستان و نشانه توجه جناب ایشان به فرهنگمندان⁴ افغانی است.

در پایان یاد آوری چند نکته را شایسته می دانم:

³. بر گرفته از متن کامل پخش شده سخنرانی

⁴. «فرهنگمند»؛ ترجمه یی است که من از واژه «فرهنگیالی» به زبان پشتو (که برای نخستین بار خوشحال خان ختک - سخنور بزرگ زبان پشتو آن را به کار بسته است) کرده ام و کار برد آن را هم در افغانستان و هم در ایران توصیه می نمایم.

1- همایش بسیار شاندار سازماندهی شده بود. مهمان نوازی و پذیرایی بسیار خوبی از هیات بزرگ نزدیک به پنجاه نفری افغانی صورت گرفت. برنامه ها بسیار جالب و دلچسپ بود. پذیرایی در هتل پنج ستاره «استقلال پارسیان» که با شکوه ویژه در دامنه های کوه البرز شهر تهران سر برافراشته است، بسیار بالا بود.

در این پیوند، جا دارد از مهمان نوازی ها و رنج فراوانی که جناب آقای داکتر جعفریان- رییس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و جناب آقای موجانی- دبیر علمی همایش و آقای کورش مرادی- مسوول دفتر فصلنامه «پیام بهارستان» در سازماندهی همایش برده اند، و به ویژه از توجهات ویژه جناب آقای داکتر لاریجانی- رییس مجلس شورای اسلامی در زمینه برگزاری هر چه شکوهمند تر همایش ابراز سپاس و ارجمندی نمایم.

همچنان شایسته است از مهمان نوازی و توجه جناب آقای داکتر خرمشاد- معاون آموزشی و پژوهشی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و جناب آقای داکتر نظر آهاری- مدیر کل مرکز اسناد و تاریخ وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران ابراز سپاس و ارجمندی فریاد نمایم.

2- برداشت کلی هیات افغانی از همایش روی هم رفته مثبت بود و بسیار بر آن بودند که این همایش را می توان چنان «چرخش و نقطه عطفی در دید و نگرش ایران در قبال مسایل افغانستان» ارزیابی کرد.

کارشناسان افغانی اشتراک کننده در همایش روی هم رفته بر آن بودند که :
از دیدگاه راهبردی، سیاست جمهوری اسلامی ایران در قبال مسایل افغانستان که داشتن یک همسایه باثبات و مستقل و آرام و دارای دولت فراگیر و دوست است، دچار کدام دگرگونی شایان توجه نشده است. زیرا ایران با توجه به موقعیت حساس جیوپولیتیک و جیو استراتژیک خود و با توجه به این که یک کشور نفت خیز است و برای توسعه و آبادانی خود نیاز به ثبات دارد و روشن است نیاز میرمی به آرامش و ثبات در پیرامون مرزهای خود دارد. به ویژه در افغانستان که متأسفانه امروز به کانون ناآرامی و صدور نا امنی و مواد مخدر و دهشت افگنی مبدل گردیده است.

مگر، آن چه مربوط به بعد تاکتیکی مساله می گردد، در سه دهه گذشته رفتار و برخورد جمهوری اسلامی ایران در قبال مسایل افغانستان چند بار تغییر کرده و متحمل دگرگونی گردیده است.

- در دهه هشتاد که ایران درگیر جنگ تحمیلی با عراق بود و افغانستان هم از سوی نیروهای شوروی پیشین اشغال شده بود و کشورهای غربی و عربی هم سرگرم سربازگیری از جمع مجاهدان پشتون و در کل سنی در پاکستان بودند، جمهوری اسلامی ایران بر احزاب و گروه های شیعی افغانستان (بیشتر بر برادران هزاره تبار) تکیه داشت. این در حالی است که شیعیان تنها نزدیک به بیست درصد باشندگان این کشور را در بر می گیرند. در کل، جدا از ابزاری بودن چنین دیدی که از سر ناگزیری بود و واکنشی؛ ناکارایی آن در آینده روشن شد.

- در سال های دهه نود سده بیستم، پس از آن که دولت استاد ربانی از سوی غرب، کشورهای عربی و پاکستان مغضوب قرار گرفت، و این کشورها در پی سرنگونی آن برآمدند، جمهوری اسلامی ایران از ترس افتادن افغانستان به دست نیروهای تندرو و هابی مانند طالبان و دیگر تندروان، باز هم از سر ناگزیری بیشتر به پشتیبانی از جمعیت اسلامی و شورای نظار- در یک سخن، تاجیک های سنی و متحدان آن پرداخت. درست در همین دوره بود که در پهلوی آیین مشترک، تز زبان و تبار و فرهنگ مشترک نیز مطرح گردید. با این همه، تاکید بر این مسایل بسیار کم رنگ بود.

- به پندار شماری از کارشناسان، کنون نیز جمهوری اسلامی ایران باز هم از سر ناگزیری از دولت تبارگرای کنونی افغانستان به رغم امریکافیلی بودن آشکار آن، از ترس واژگونی آن و افتادن دوباره افغانستان به دست طالبان و دیگر تند روان به ویژه و هابیون و نیز به دلیل جلوگیری از نفوذ لگام گسیخته امریکا و اسراییل در دولت این کشور (در پهلوی سایر ملاحظات) پشتیبانی می نماید و با آن روابط گرمی دارد.

در یک سخن، به پنداشت شماری از کارشناسان، از دیدگاه تاکتیکی، در سه دهه گذشته ایران در قبال مسایل افغانستان فاقد یک بینش و نگرش منسجم، هنجارمند و سامانمند بوده است و رفتارهای آن بیشتر واکنشی بوده است تا برنامه ریزی شده. جدا از آن که در برخی از برهه ها در برخی از بلا تکلیفی به سر برده است. برای مثال؛ در سال های پایانی ریاست جمهوری داکتر نجیب که گردانندگان جمهوری اسلامی در برابر یک گزینش دشوار قرار گرفته بودند:

پشتیبانی از داکتر نجیب چپگرا و یا تن دادن به روی کار آمدن یک دولت هوادار پاکستان و اعراب؟ و یا هم: حمله بر طالبان یا خویشننداری و مدارا در برابر آنان پس از شهید شدن دیپلمات های ایرانی در مزار شریف در دوره حاکمیت طالبان؟

روشن است که جامعه سنتی افغانستان بر شالوده دو پایه: ارزش های اسلامی و فرهنگ بومی⁵ استوار است. تکیه جمهوری اسلامی ایران در گذشته به ویژه در دهه هشتاد سده بیستم بر شالوده تنها ارزش های اسلامی بوده است که آن هم بیشتر در سیمای فرهنگ تشیع بازتاب می یافته است.

به باور بیشتر کارشناسان افغانی، آن چه که همایش کنونی آن را برجسته ساخت، گواه بر برخورد و نگرش تازه جمهوری اسلامی ایران در قبال مسایل افغانستان است که در آن در پهلوی **تاکید دو باره بر ارزش های اسلامی و فرهنگ پر بار اسلامی**، بر ارزش های فرهنگ مشترک بومی نیز تاکید گردید.

در این جا سخنان داکتر لاریجانی شایان توجه و سزاوار نیکوداشت است که اعلام نمودند: **«نگاه جمهوری اسلامی ایران به افغانستان نگاه فرهنگی است»** که در واقع در بر گیرنده هر دو بعد اسلامی و بومی گستره فرهنگی- تمدنی ما است. این در حالی است که در گذشته، گردانندگان جمهوری اسلامی ایران بیشتر و در بسیاری از موارد تنها بر ارزش های اسلامی (بیشتر طراز شیعی) تکیه داشتند و نگاه شان به افغانستان بیشتر نگاه دینی بود و تنها در موارد انگشت شماری بر ارزش های بومی گستره فرهنگی- تمدنی خودی تاکید می شد.

درست همین نکته را شمار بسیاری از کارشناسان افغانی چونان **نقطه عطف** ارزیابی و آن را به فال نیک گرفتند و چونان **چرخشی** در برخورد و رفتار جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان خوانده و آن را چونان یک **نگرش آینده ساز** و داربست همپوشان⁶ ستودند که همایش میراث مکتوب مشترک، مصداق آن پنداشته می شود و برداشتن گام نخست در این راستا.

⁵ روشن ترین نماد درهم آمیزی این دو پشتوانه ارزشی- بر افراشتن درفش شکوهمند اسلام در روز نوروز در آرامگاه حضرت علی ابن ابی طالب در مزار شریف است که به اعتقاد مردم افغانستان در این شهر دفن گردیده است. در همین پیوند جامی سروده است:

گویند که مرتضی علی در نجف است- در بلخ بیا ببین چه بیت الشرف است
جامی نه عدن گوی نه بیت الجبلین- خورشید یکی و نور او هر طرف است.

⁶ برتری بی که دید فرهنگی دارد، این است که از دیدگاه فرهنگی، همه داشته های معنوی بشری (و در قرینه مورد بررسی- افغانستان) اعم از دینی و غیر دینی زیر داربست فرهنگ مشترک قرار می گیرد.

از چشم انداز دید فرهنگی، همه زبان های باشندگان افغانستان به جز از زبان های ازبکی و ترکمنی که نزدیک به ده درصد باشندگان کشور به آن سخن می زنند، جزو گروه زبان های ایرانی شمرده می شود- مانند پشتو، دودی، پشه یی، بلوچی و...

همچنان از دریچه این دید، می توان مذهب حنفی را که مذهب نزدیک به هشتاد درصد باشندگان افغانستان است، مذهب خراسان اسلامی و به تعبیری ایرانی انگاشت. چه امام ابو حنیفه بنا به روایتی کابلی و خراسانی بوده و این گونه جزو مفاخر بزرگ سرزمین تاریخی خراسان و ارثیه علمی فقهی وی جزو ارثیه پر بار فرهنگ خراسانی- اسلامی- ایرانی شمرده می شود. (نگاه شود به ویکی پدیا).

از دیدگاه دید فرهنگی، اختلافات مذهبی و فقهی **که در فروع است و نه در اصول** دین، مانع بزرگی در راه همپیوندی، همگرایی و همسویی فرهنگی - تمدنی شمرده نمی شود.

در این پیوند، سخنان داکتر حسینی- وزیر فرهنگ و ارشاد ایران و یاد آوری وی از سخنان پروفسور هنری کربن مبنی به [بازگشت به-آریانفر] **جهان ایرانی** مورد توجه فراوان مهمانان افغانی قرار گرفت.

یادداشت: با توجه به این که بنده به روز سه شنبه تاریخ سیزدهم ماه جولای در دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه ایران نیز سخنرانی بی در زمینه تحولات افغانستان داشتم و در آن جا نیز برداشت هایم را در قبال همایش بیان نمودم، برای جلوگیری از تکرار از بازتاب آن در این نبشته پرهیز می نمایم. متن سخنرانی در سایت «کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان» در : WWW.ARIANFAR.COM بازتاب یافته است.

متن سخنرانی عزیز آریانفر در همایش میراث مشترک مکتوب

به نام پروردگار بی نیاز

به اجازه دانشوران فرزانه و ورجاوند حاضر در همایش! و با اجازه جناب رییس!

جای بسی خشنودی و سرفرازی است که امروز در شهر مینویی تهران در مرز پهناور و پر گهر ایران در این همایش ارزنده و شاینده که از سوی کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی چنان نخستین گام زیر نام «میراث مکتوب ایران و افغانستان» برگزار گردیده است، در خدمت استادان فرهیخته و بلندجایگاه و دلپستگان و شیفتگان علم و فرهنگ و ادب و هنر هستیم.

اجازه بفرمایید با بهره گیری از فرصت، از مهمان نوازی ها و سازماندهی بایسته و شایسته برگزار کنندگان سیمینار ابراز سپاس و ارجمندی بنمایم.

همچنین بایسته است بگوییم که برگزاری همچو نشست ها گام بلندی است در راستای بزرگداری از ارثیه سترگ فرهنگی- تمدنی یگانه ما و امیدارویم در آینده به گونه سامانمند و هنجارمند هر از گاهی- هر بار پیرامون یک موضوع مشخص هم در تهران و هم در کابل برگزار گردد.

سزاوار است همچنان در زمینه، همایش های بیشتری در کشورهای دیگر همسرزمین منطقه ما چون تاجیکستان، آذربایجان، ازبیکستان و قزاقستان برگزار گردد تا از دیدگاه های کارشناسیک بررسی شده و راهکارهای مشخصی برای آن تعیین گردد.

در این راستا، پی ریزی «فرهنگستان (آکادمی) علوم مشترک» میان سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان از مسایل تاخیر ناپذیر است. همچنان گشایش «صدا و سیمای مشترک» سه کشور که قرار است در تاجیکستان راه اندازی شود، از اهمیت فراوان برخوردار است.

در واقع هم به پندار بسیاری از کارشناسان، حتا از دید سیاسی- ایزاری، مذهب حنفی چنان سد استواری در برابر رخنه مذهب ظاله و هابی در کشورهای پاکستان، ترکیه، افغانستان و آسیای میانه شمرده می شود و نزدیکی تشیع (مذهب جعفری - اثنا عشری) به این مذهب، در پهلوی تقویت تر «تقرب مذاهب اسلامی» که از سیاست های اعلامی جمهوری اسلامی ایران در پهنه جهان اسلام است، در بعد فرهنگی- تمدنی نیز کار ساز است.

همین گونه، ایجاد «مرکز مطالعات افغانستان» در جنب دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه ایران و نیز تاسیس انستیتوت مطالعات افغانستان (ترجیحا در مشهد) از نیازهای تاخیر ناپذیر است. بنده در این زمینه طرح مشخصی دارم.

آن چه مربوط می گردد به بررسی ارثیه مکتوب مشترک، بایسته است تا کمیسیونی ایجاد گردد تا به بررسی و مطالعه آثار مکتوب گستره فرهنگی-تمدنی ما در جمهوری های تاجیکستان و ازبیکستان و قزاقستان و همچنان در آرشیو ملی افغانستان که نسخ خطی بسیاری در آن است، به کار پردازند.

شایان یادآوری است که گنجینه بزرگی از آثار مکتوب ما در بایگانی ها و موزه های مسکو و سانکت پتر بورگ روسیه هست. بایسته است کمیسیون مشترکی از سه کشور تعیین شود تا به کار سامانمند در زمینه پردازند.

در این راستا بنده به سال 2004 در دیداری که با جناب آقای دکتر رضا نظر آهاری- مدیر کل اسناد و تاریخ وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران داشتم خدمت ایشان پیشنهاد نمودم تا در چهار چوب یک پروژه برای بررسی همه جانبه نسخ خطی و اسناد آرشیوی نگهداری شده در بایگانی ها، موزه ها و کتابخانه های شوروی پیشین بایسته است کمیسیون مشترکی ایجاد گردد تا به کار سامانمند و پیگیر پردازد.

به هر رو، پس از چندی هم ایشان و هم بنده برای ماموریت های دیپلماتیک به خارج رفیتم و این رشته از هم گسیخت.

در همین سال 2004 بخت یارم شد که به عنوان رییس هیات افغانستانی در سی و هفتمین کنگره جهانی خاورشناسان در مسکو اشتراک ورزم. در جنب این سفر، بازدیدی از موزه و کتابخانه وزارت امور خارجه روسیه داشتم که از سر مهر شماری از منحصر به فرد ترین اسناد مربوط به روابط افغانستان و روسیه را به بنده هدیه دادند.

در همان هنگام من از معاون مدیریت کل آرشیو تاریخ وزارت خارجه روسیه خواستم تا یک، یک کپی از این اسناد را برای نمایش در وزارت خارجه افغانستان به کابل ببرند که این کار را کردند و کنون این کپی ها در بایگانی وزارت خارجه افغانستان هست.

اجازه بفرمایید در پایان سخنران این کپی ها را چونان برگ سبز تحفه درویش خدمت جناب آقای جعفریان- ریاست محترم کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی تقدیم نمایم.

همچنان مسرت دارم از این که ده عنوان از کتاب هایم را نیز به کتابخانه مجلس شورای اسلامی اهدا می نمایم.

یکی از این اسناد که شاید مربوط سال 1838 میلادی باشد، نامه یی است که امیر دوست محمد خان- امیر «مملکت افغان»⁷ عنوانی امپراتور روسیه نوشته و آن را همدست ایلچی خود- حاجی حسین علی به سان پتر بورگ فرستاد و طی آن با شکواییه از دولت انگلیس و رنجیت سینگ- والی پنجاب از امپراتور روسیه خواسته بود که «این سلسله جلیله را به قرار دودمان عظیم الشان دولت گردون رفعت قاجاریه متصل به دولت فلک مرتبت خود سازند».

سند مهم دیگر، نامه یی است که امیر شیر علی خان به روز پنج شنبه 12 شوال المکرم سنه 1295 نویی عنوانی امپراتور روسیه نوشته است.

آنچه مربوط می گردد به تاریخ مشترک، روشن است پیش از فروپاشی امپراتوری نادر افشار- تاسیس دولت درانی در خاور فلات و تاسیس دولت قاجار در باختر آن، تاریخ دو کشور افغانستان و ایران مشترک بوده به

7. در آن هنگام هنوز کشور ما در شمایل کنونی و با مرزهای مشخص کنونی به نام افغانستان در نیامده بود و دوست محمد خان تنها در آغاز حاکم و سپس هم امیر کابل خوانده می شد. روشن است در آن هنگام امیر دوست محمد خان بر قندهار و هرات تسلط نداشت و تسلط او بر سایر ولایت هم اسمی بود.

پیمانه شایان توجهی از سوی دانشمندان خارجی و خودی بررسی شده است. با این هم هنوز کار بزرگی در زمینه پیش رو است.

با آن که پس از فروپاشی امپراتوری نادری، تاریخ دو کشور سیر متفاوتی را پیموده است، با این هم بایسته است تا تاریخ دو کشور زیر چتر گسترده تر تاریخ معاصرکل فلات در نظر گرفته شود. چه بررسی تجربیدی و جداگانه آن با توجه به استراتژی های قدرت های بزرگ که بیشتر برای سراسر منطقه در نظر گرفته می شده و می شود، چندان موجه نخواهد بود

دانشمندان بلند پایگاه و الیاجیگاه!

اجازه بفرمایید به یک موضوع دیگر بپردازم: بنده طی سالیان داشتن مسوولیت ریاست «مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان» و سپس هم «کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان»، پیوسته در تلاش این بوده ام که چهارچوبی تیوریک برای همسویی و همگرایی منطقه یی ما بریزم که پس از نزدیک به یک دهه تیوری «اروآسیای میانه بزرگ» یا تیوری «ایرانستان» را بر پایه تازه ترین دستاوردهای علوم سیاسی معاصر تدوین نمودم.

من این تیوری را در سیمای مقاله یی برای سیمینار کنونی تهیه و به دسترس برگزار کنندگان ارجمند گذاشته ام که امیدوارم در آینده در اختیار همگان قرار گیرد. همچنین می توانید آن را در سایت انترنتی کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان نیز ملاحظه بفرمایید.

در این جا اجازه بفرمایید تنها گوشه هایی از آن را به گونه فشرده خدمت تقدیم نمایم. متن کامل را در مقاله یی که به دسترس گردانندگان همایش گذاشته ام مطالعه فرمایید:

عزیز آریانفر

«ما همچنان در تکاپوی آرزوهای بریاد رفته و رسیدن به خواسته های بزرگ و بالنده سر می کنیم. روزگار مان اندگی با روزگار دیگران تفاوت دارد. ما آرمان های انسانی را در عصر انسان ستیز دنبال می کنیم.

اما امید آن داریم که این اندیشه های والای انسانی روزی به بار بنشیند و تاریکی را از سرزمین های آریایی دور سازد و سپیده روشن را با ارمغان بیاورد.»⁸

گستره «اروآسیای میانه بزرگ»⁹

(چشم انداز: گیتاشناسیک، جیوپولیتیک، جیو استراتژیکی، جیو اکونومیکی، جیو کلتوری (گیتا فرهنگی) و جیو سویلیزاسیونی)

در عصر «جهانی شدن»، جهان با گذشت هر روز به سوی همگرایی بیشتری پیش می رود. در این راستا می توان از روند منطقه گرایی (ریگیونالیسم) به عنوان گرایش مسلم و مسلط دوره کنونی نام برد. پدیدایی «اتحادیه اروپایی»، شکل گیری «سازمان شانگهای»، به میان آمدن اتحادیه کشورهای عربی عضو «شورای همکاری های خلیج [فارس]» و ساختارهای همانند در امریکای لاتین و جنوب خاوری آسیا (چون آسه آن) و جنوب آسیا (مانند سارک) و ... گواه بر گسترش روز افزون منطقه گرایی است.

در این عصر، بینش «گستره یی»¹⁰ چونان بینش برانزنده و جهان بینی آگاهانه و پیشرو مبدل گردیده است. دیگر دور تنگ نگر و «تنگ اندیشی» در یک دایره محدود و چهار چوب تنها یک کشور یا یک قوم و تبار و گذشته است.

⁸ از نامه استاد داکتر بهرام امیر احمدیان - استاد جیوپولیتیک در دانشگاه تهران، به نگارنده (30 ماه می 2010).

⁹ . Greater Middle Eurasia

«اسپیکمن در کتاب های «استراتژی امریکا در سیاست جهانی» و «جغرافیای جهان» ده معیار را جدا می کند که بر پایه آن بایستی قدرت جیوپولیتیک دولت را تعیین کرد: گستره، طبیعت مرزها (طبیعی بودن مرزها)، نفوس بزرگ، داشتن معادن فراوان، توسعه اقتصادی و تکنولوژیک، توان مالی، همسانی تباری، تراز انتیگراسیون (همپیوندی) اجتماعی، ثبات سیاسی و روحیه ملی.»

پرسشی که مطرح می گردد این است که آیا ما همه این معیارها را برای مبدل شدن به یک قدرت بزرگ داریم؟ روشن است که پاسخ منفی است. پس چه باید کرد؟

در این جا پیش از هر چیزی، به بررسی چند تیوری در زمینه می پردازیم: یکی از تیوری های شایان توجه در زمینه، «اندیشه نو راستگرایان» است، که از سوی آلن بنوئی فرانسوی ارائه گردیده است. بنوئا می پنداشت که اصل مرکز گرایی «دولت- ملت» یا «کشور- ملت» از دیدگاه تاریخی دیگر کارایی ندارد و آینده از آن «گستره های بزرگ» است. آن هم شالوده این گونه «گستره های بزرگ» می بایست نه آن چنان اتحاد کشورهای گوناگون در یک اردوگاه پراگماتیک، بل شمولیت گروه های انتیکی (تباری) دارای ابعاد گوناگون در یک «امپراتوری فدرال» واحد بر شالوده های مساویانه باشد. این گونه فدراسیون- «امپراتوری فدرال» واحد، باید از دیدگاه استراتژی- واحد و از دیدگاه تباری- متفاضل باشد.

تیوری دیگری که شایسته یادآوری است، تیوری ژان تریار- همتای اروآسیای بی دکنترین مونرو- امپراتوری (ارو- روسی) است که به گونه فشرده به آن اشاره می کنیم. تریار جیوپولیتیک را مضمون اصلی سیاسی می پنداشت که بدون آن ممکن است استراتژی خردمندانه و دور اندیشانه سیاسی و دولتی را تدوین کرد. تریار تیوری سیاسی خود را بر پایه «خود بسندگی گستره های بزرگ» برپا کرد. این تیوری را که در میانه های سده نهم فریدریش لیست- اقتصاد دان آلمانی توسعه داده بود، تاکید می کرد که توسعه کامل استراتژیک اقتصادی دولت تنها در آن صورت ممکن است که هرگاه دولت دارای ابعاد بسنده جیوپولیتیک و امکانات بزرگ گستره بی باشد.

تریار با پذیرفتن این اصل، به این نتیجه رسید که اهمیت جهانی دولت های اروپا هرگاه آن ها در یک امپراتوری واحد یک جا نشوند و در برابر امریکا ایستادگی نکنند، به صورت کلی از دست خواهد رفت. در این حال، تریار می پنداشت که این چنین «امپراتوری» بایست نه فدرال و از نظر منطقه گرایی دارای سمت گیری، بل باید به اندازه ممکن «سراسری» و مرکزی باشد. این ساختار باید به عنوان یک «کشور-ملت» واحد نیرومند قاره بی باشد.

تفاوت اصلی دیدگاه بنوئا با تریار در همین نهفته است. به گمان بسیار، اندیشه ایجاد «بازار مشترک اروپا» و «جامعه اروپایی» و رایج شدن پول جدید «یورو» بر پایه اندیشه های او پا گرفته است.

در پایان سال های دهه هفتاد، دیدگاه های تریار متحمل دگرگونی های جدی گردید. تجزیه و تحلیل اوضاع جیوپولیتیک او را به این برداشت رسانید که ابعاد اروپا دیگر برای آن که از چنگ تالاسوکراسی امریکا رهایی یابد، بسنده نیست. در نتیجه، شرط اصلی آزادی اروپا عبارت است از اتحاد اروپا با روسیه (شوروی).

این گونه، او از ساختار جیوپولیتیک مشتمل بر سه حوزه اصلی: باختر، اروپا و روسیه؛ به یک ساختار تنها با دو سازه- باختر و قاره «اروآسیا» رسید. در این حال، تریار به نتیجه رادیکالی رسید. مبنی بر این که برای اروپا اتحاد با شوروی بهتر است تا با سرمایه داری امریکا. در این تحلیل، تریار «پیامبرگونه» عواملی را که حتما شوروی را فروخواهند پاشانید، توضیح داد.

10. نگارنده در کتاب «افغانستان به کجا می رود؟» در بخش دوم (سخنرانی در لندن: جیوپولیتیک، جیواستراتژیک و جیواکونومیک) در صفحات 319-334 به تفصیل در زمینه نگاشته ام. در این جا تنها به یادآوری برخی از فراز های بسنده می کنم.

او می گفت هرگاه شوروی در آینده های نزدیک گام های پویای جیوپولیتیک به سوی اروپا و جنوب (آسیا) بردارد، فروپاشی آن ناگزیر است. بایسته یادآوری می دانیم که یکی از دلایل لشکرکشی شوروی به افغانستان از دیدگاه جیواستراتژیک هم، ضرورت جیوپولیتیک شگستادن بن بست جیوپولیتیک پدید آمده در رویارویی با باختر بود که به ناکامی سیاسی انجامید. از همین رو است که بیشتر دانشمندان شکست شوروی در افغانستان را یک شکست سیاسی می دانند و این هم درست است زیرا شکست نظامی یک ابر قدرت در برابر نیروهای پراکنده و نازموده و بسیار خراب مسلح چریک های افغان از نظر جیواستراتژیک آن هم در مقیاس گلوبال مفهومی ندارد.

از تیوری های جیوپولیتیک روسی می توان از تیوری ساوینسکی نام برد. بر پایه تیوری او «تنها اتحاد قاره اروآسیا می تواند در برابر امریکا بایستد». در آینده این تیوری را لیون گومیلیف زیر نام تیوری «نئو ارو آسیایسم» توسعه داد.

به گفته ساوینسکی، مقوله «جبر جغرافیایی» («جیو دترمینسیم» تئوری «انتورنیز» و سایکل های «اتنیکی» تمدن روسی بر پایه اتنو ژنیز ترکی- سلاوی شکل گرفته است که از دیدگاه جغرافیایی چونان ائتلاف تاریخی درختزار و دشت شکل گرفته است.

شاید بتوان گفت که نزدیکی اخیر روسیه و ترکیه بیشتر برپایه اندیشه های او شکل گرفته باشد.

آخرین تیوری مطرح شده در روسیه، «نیو بی پولیاریسم» یا دو قطبی گرایی نو است. بر پایه این تیوری، محور افقی پاریس- برلین- مسکو- توکیو و محور عمودی مسکو- بیجنگ- تهران- دهلی چونان یک کلیت قاره اروآسیا را در برابر قاره امریکا وقایه می کند. شماری از تندروان روسی (از جمله پروفیسور الکساندر دوگین) به این هم بسنده نمی کنند و به این باور اند که سر انجام کشاکش های جیوپولیتیک اروآسیا و امریکا با پیروزی اروآسیا بر امریکا و دستیابی قاره بی ها (تیلورو کراسیست ها) بر دریایی ها (تالاسو کراسیست ها) پایان خواهد یافت.

آنان بر آن اند که با دستیابی به وحدت در اروآسیا به عنوان یک ابر قاره (سوپر کانتیننت) واحد، امریکا از منابع انرژی محروم شده و سر انجام دستنگر اروآسیایی ها خواهد گردید. همچنین می پندارند که در پی بریدن اروپا¹¹ از امریکا، همو اسلام امریکا را از پا در خواهد آورد. چنانی که هرگاه جنگ در افغانستان که به سیمای نبرد میان اسلام و کمونیسم به صحنه آورده شد، همچنان ادامه پیدا می کرد، به شکست محتوم کانتیننتالیست های روسیه می انجامید. به باور آن ها روسیه که سنت های دیرین همزیستی با ملل مسلمان و

11. در اروپا کنون سه گرایش هست:

یکی گرایش کلاسیک اتحاد «ترانس اتلانتیکی» (اتحاد میان اروپا- امریکا) که شالوده آن را همتباری، همفرهنگی، هم آیینی، هم تمدنی و مهم تر از همه داشتن منافع مشترک اقتصادی می سازد.

دومین گرایش، گرایش نامنهاد «ایالات متحده اروپا» است. این گرایش روسیه را جز جدایی ناپذیر اروپا دانسته و هوادار اتحاد اروپا با روسیه و تشکیل بزرگترین ساختار نظامی- سیاسی- اقتصادی- تکنولوژیک و انرژی جهان است. هواداران این دیدگاه بر آن اند که با سرمایه، علم و تکنولوژی و تمدن اروپای باختری و گنجینه های طبیعی و توان نظامی و گستره ترانس کانتیننتال روسیه، می توان دو باره اروپا را به برترین قدرت در جهان که یارای رویارویی با امریکا و چین را داشته باشد، مبدل ساخت.

سومین دیدگاه که دیدگاه پراگماتیک تر است بر آن است که اروپا باید پیوسته میان روسیه و امریکا مانور نموده و این گونه هم بازار فروش فرآورده ها را نگهدارد و هم بازار خرید مواد خام را.

هر چه است، نمی توان از گسست اروپا از امریکا سخن به میان آورد. زیرا اروپا در برابر روسیه و چین، پیوسته به امریکا نیاز دارد. همان گونه که برای رهایی از زیر سلطه امریکا پیوسته به روسیه هم نیازمند است.

در این اواخر روسیه نیز آغاز به مانور میان اروپا و چین نموده است. یعنی با تکیه بر سرشت اروپایی خود از یک سو، به اروپایی ها چنین وانمود می نماید که هوادار پان اروپاییسم است و می کوشد آن ها را روز تا روز گروگان انرژیهای خود بسازد و از امریکا دور تر نماید و از سوی دیگر، برای رویارویی با امریکا، با تکیه بر گستره آسیایی خود با چین و دیگر کشورهای آسیایی در چهارچوب شانگهای طرح همپیوندی می ریزد.

شناخت نسبتاً بهتری از فرهنگ اسلامی داشت، توانست ماهرانه از این دام که امریکا بر سر راه آن گسترده بود، بیرون برهد. برای امریکایی ها که شناخت چندانی از اسلام ندارند، دشوار خواهد بود در رویارویی با اسلام، سالم از این ورطه برآیند¹².

همین اکنون روسیه جدا از چنگ چینستان که بی هیچگونه تردیدی از بیرون دامن زده و تمویل می شود، مساله یی با جهان اسلام ندارد. مگر مساله فلسطین، مسایل عراق و ایران و نیز دیگر کشورهای عرب، افغانستان و حتا پاکستان به سان موربانه پایه های امریکا را می خورند و چنین به نظر می رسد که امریکا تدبیر دیگری جز در افتادن با کشورهای مسلمان برای دستیابی به گنجینه های نفتی آن ها ندارد.

افغانستان چاره یی دیگری ندارد جز این که برای برونرفت از بحران های چند لایه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و سایر بیماری ها، همراه با دیگر کشورهای همسایه که به بیماری های همانندی سردچار هستند و همه در منگنه های جیوپولیتیک گیر افتاده و فاقد عمق استراتژیک هستند و از نگاه توسعه در حالت «توسعه وابسته» هستند، و یا در حالت «توسعه نیافتگی» و در بند سنت های عمیق قبیله یی و در گیر کشاکش های تباری، زبانی و اجتماعی؛ در جستجوی ساختارهای نوین منطقه یی برآیند.

به گفته پروفیسور دوگین، از دیدگاه جیوپولیتیک کشورهای آسیای میانه و حتا قفقاز هم چاره دیگری ندارند جز این که در آینده در بستر یک ساختار تازه با ایران کنار آیند. آن گاه افغانستان و پاکستان نیز خواهد توانست از پیوستن به چنین ساختاری کنار بمانند.

به هر رو، روشن گردیده است که دیگر هیچ کشوری نمی تواند به تنهایی در لاک خود فرو رود و امیدی به ترقی و پیشرفت و بهبود داشته باشد.

هر چه است، ما به یک «اندیشه استراتژیک گستره یی» نیاز مندیم و باید آن را تیوریزه نماییم.

مرزهای کنونی سیاسی چهارچوب های تحمیلی یی اند که کشورها را از هم جدا می سازند. این خطوط مصنوعی از روز ازل به چهره سیاره ما حک نشده اند. بل بیشتر دستاورد کارپردازی ها و کار روایی های استعمار اند. از این رو، گفته می توانیم که هر چند در گذشته نیز مرزهای میان کشورها بنا به علل و اسباب گوناگون دستخوش دگرگونی و دگر دیسی بوده است در دو سده پسین، امپریالیسم (به ویژه انگلیس و روسیه، و سپس امریکا و شوروی پیشین) با توجه به منافع و مطامع بلند مدت استراتژیک خود برای بی ثبات ساختن جیوپولیتیک کشورهای کوچک، همه آن ها را در «قفسه» های از پیش ساخته سیاسی انداخته و همه را در تنگناها و منگنه های غیر طبیعی گذاشته است.

این است که امروز همه کشورهای جهان سوم به ویژه کشورهای اسلامی به عنوان واحدهای سیاسی «ناقص الخلقه» در چهار چوب مرزهای استعماری با نام ها و هویت های ساختگی به سر می برند و این مرزها به گونه یی ترسیم شده اند که هر کشور جهان سومی به ویژه کشورهای اسلامی با همسایگانیشان اختلافات و چالش های پیوسته مرزی، تباری، زبانی و ... داشته باشند.

هر چه است، همه این کشورها به گونه یی با همه همسایگانیشان دست به گریبان هستند و در واقع جزیره هایی اند در میان دریایی از کشورهای مخاصم. از سوی دیگر، این مرزها به گونه یی ترسیم شده است که اقوام و تبارهای گوناگون در میان چند کشور پراکنده باشند. به گونه مثال: پشتون ها در پاکستان، افغانستان و هند؛ بلوچ ها در پاکستان، افغانستان و ایران؛ تاجیک ها (فارسویان ها) در ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبیکستان؛ ازبیک ها در افغانستان، ترکمنستان، ازبیکستان و قزاقستان؛ کردها در ایران، عراق و ترکیه و ترکمن ها در ایران ترکمنستان و افغانستان و ...

¹² روشن است برنده اصلی جنگ میان اسلام و امریکا، بی تردید روسیه خواهد بود. به ویژه هرگاه چنین جنگی میان امریکا و ایران در بگیرد.

آنچه مربوط می‌گردد به گستره جغرافیایی ما- «فلات ایران»؛ در سه صد سال گذشته، به ویژه در دو سده نهم و بیستم، گسیختگی‌ها و تنش‌ها، زیان‌های مرگباری به باشندگان این گستره جغرافیایی رسانیده است. به گونه‌ی بی‌گناه تاکنون هم دامنگیر آن‌ها است.

خوشبختانه به رغم گسیختگی‌ها و چند پارچگی سیاسی پسین که هنوز هم آستان پشامدهای بس ویرانگر اند؛ زمینه‌های امید بخشی هم برای همگرایی و همپیوندی فرهنگی، همکاری اقتصادی و همسویی استراتژیک میان این کشورهای همسرزمین، همفرهنگ، هم‌ریشه، هم‌تاریخ، هم‌نژاد، هم‌تبار، هم‌زبان و هم‌کیش در چهار چوب گستره جغرافیایی و حوزه تمدنی- فرهنگی یگانه موجود است. بی‌آن‌که مرزهای سیاسی کشورهای کنونی خدشه دار گردد.

هنگامی که ما از همگرایی و همپیوندی سخن به میان می‌آوریم، منظور از به هم پیوستن چند کشور و انضمام آن‌ها در میان نیست، بل سخن بر سر اتخاذ یک استراتژی واحد و اقتصاد همگرا مانند اتحادیه اروپایی است.

به پنداشت نگارنده، در گام نخست همگرایی اقتصادی و فرهنگی و سپس همسویی استراتژیک میان سه کشور افغانستان، پاکستان و ایران، زمینه‌ساز روند همپیوندی گسترده‌تر چند مرحله‌ی منطقه‌ی، یگانه راه برونرفت از تنگناهای جیوپولیتیک و شاهکلید گشایش همه قفل‌های معضلات منطقه است. به گونه‌ی مثال، زمینه حل دمکراتیک و شرفتمندانه مسایل پیچیده‌ی چون خط دیورند و مساله «پشتونستان» را فراهم خواهد آورد.

از نگاه تاریخی، ضرورت اتحاد استراتژیک میان بخش باختری فلات ایران (پارس پیشین) و بخش خاوری آن (سردار نشین‌های افغانی) برای نخستین بار از سوی امیر دوست محمد خان- حاکم کابل پس از سقوط نهایی پیشاور به دست سیک‌ها با کارگردانی و پشتیبانی انگلیسی‌ها از پشت پرده؛ مطرح گردید. درست هنگامی که پارس (ایران باختری) در شمال در قفقاز، شکست‌های سنگینی از روس‌ها دیده و در پس‌جنگ‌هایی که تقریباً سه دهه نخست سده نهم را در بر گرفت و به عقد عهد نامه‌های ننگین گلستان و ترکمنچای انجامید؛ هفده شهر قفقاز را برای همیشه از دست داده بود.¹³

مگر، پیشنهاد امیر دوست محمد خان بنا به علی‌که نوشتار دست‌داشته گنجایش توضیح آن را ندارد،¹⁴ در گام نخست به علت سنگ‌اندازی‌های انگلیس‌ها تنها عملی نگردید، بل در اثر جنگ هرات (به تحریک روسیه) که به گونه ناخواسته پای سردار نشین‌های افغانی را به «بازی بزرگ» کشاند، تنش‌ها و چالش‌های بیشتری را زایید که پیامدهای نامیمون آن تا به امروز گریبانگیر ما است.

در اوایل سده بیستم، روانشاد محمود طرزی- وزیر خارجه وقت افغانستان اندیشه ضرورت اتحاد سه کشور افغانستان، ایران و ترکیه را پیشنهاد کرد. مگر، پیشنهاد او مورد توجه رضا خان که زیر تأثیر انگلیسی‌ها بود، قرار نگرفت. روشن است انگلیسی‌ها با چنین اتحادیه‌ی مخالف بودند.

پس‌آن‌ها در اوایل دهه هفتاد، شاه پیشین ایران با اندیشه آرایش اردوگاه «پان آریاسم» متشکل از سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان با حمایت انگلیس و آمریکا برآمد کرد. در شالوده اندیشه‌های استراتژیک شاه، ناسیونالیسم افراطی ایرانی و همپیوندی نظامی زیر سرپرستی آمریکا قرار داشت که بنا به علل متعدد از جمله مخالفت شوروی و اختلافات افغانستان و پاکستان بر سر مساله «پشتونستان» تحقق نپذیرفت.

هر چند در اواخر پادشاهی محمد ظاهرشاه (در دوره نخست وزیری داکتر موسی شفیق) عملاً زمینه برای همگرایی سه کشور فراهم گردیده بود، مگر کودتای داوود خان (با حمایت غیر مستقیم شوروی که مخالف سرسخت این همگرایی زیر چتر آمریکا بود)، آن را بر هم زد.

¹³ در واقع طرح ایجاد کنفدراسیون میان سردار نشین‌های افغانی (کابل و قندهار) و ایران، از سوی روسیه ریخته شده بود که از سوی ویتکویچ- فرستاده دولت تزاری روسیه در کابل به دوست محمدخان و سرداران قندهار مطرح گردیده بود.

¹⁴ نگاه شود به کتاب «شوروی‌ها و همسایگان جنوبی شان ایران و افغانستان» نوشته پروفیسور ولودارسکی، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ دهلی، 2001، ص.ص. 35-38.

آخرین بار، در اواخر ریاست جمهوری داوود خان هنگامی که او با یک چرخش یک صد و هشتاد درجه بی می خواست از شوروی ببرد و مناسباتش را با کشورهای غربی، عربی، ایران، پاکستان، مصر و کشورهای نفت خیز خلیج فارس گسترش بخشد، زمینه برای این کار فراهم گردید و اندیشه همگرایی میان ایران، افغانستان و پاکستان باز هم پا گرفت؛ مگر، کودتای هفت ثور در کابل، سرنگونی رضا شاه پهلوی در ایران و کودتای جنرال ضیا در پاکستان از تحقق آن جلوگیری کرد.

یکی از جالب ترین طرح ها را در زمینه فیلد مارشال ایوب خان- رییس جمهور متوفی پاکستان داده بود. به گونه بی که در کتاب «اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان»¹⁵ ص 323 می خوانیم: مارشال ایوب خان- رییس جمهور پاکستان در سال 1341 خطاب به یک اجتماع بزرگ در کوئته گفته بود که افغانستان، ایران و پاکستان در بین دو قوه بزرگ یعنی اتحاد شوروی و هند قرار گرفته اند و نظر به این وضع برای بقای این سه کشور برادر، اتحاد با هم یک امر ضروری می باشد. زیرا در صورت اختلافات داخلی، مقابله آن ها با فشارهای خارجی مشکل خواهد بود و شاید در این صورت کشورهای سه گانه از هم جدا شده و خاتمه بیابند. ولی هرگاه این سه کشور با هم متحد شوند، از خود به خوبی دفاع خواهند کرد.

رییس جمهور پاکستان در میان کف زدن های ممتد حضار گفت که اگر چنین پیشنهادی به عمل آید، پاکستان از همه پیشتر این پیشنهاد را قبول خواهد کرد. وی گفت مردمان پاکستان، ایران و افغانستان به یک نژاد تعلق دارند و بین آن ها رشته های عمیق تاریخی و کلتوری وجود دارد و به عقیده وی مردمان این سه کشور برای دفاع در مقابل فشارهای خارجی و سعادت خود این اتحاد را می پسندند..»

چند روز بعد، آقای ذولفقاری سفیر ایران در کابل، هنگام دیدار با سردار نعیم خان- وزیر خارجه در باره این اظهارات ایوب خان گفتگو کرد. سفیر ایران به نعیم خان گفت که «اتحادی که ایوب خان از آن صحبت کرده، آرزوی همه ماست». نعیم خان گفت: «بله همین طور است. ولی اکنون موقع چنین کاری نیست. اگر ما در حال حاضر دست به چنین اقدامی بزنیم، نابود خواهیم شد. انجام این عقیده کار امروز و فردا نیست و وقت می خواهد. به هر حال، در چنین موقع حساس، به هیچ وجه جای طرح این موضوع نیست.»

چنین به نظر می رسد که کنون نیز طرح موضوع دشوار است. مگر در آینده پس از به ته کشیدن گنجینه های نفتی کشورهای عربی، وابستگی استراتژییک افغانستان و پاکستان به گاز ایران روز افزون خواهد گردید. آن گاه، پیاده سازی این طرح به واقعیت نزدیک خواهد گردید.

کنون پاکستان در مثلث همکاری با امریکا، چین و کشورهای عربی برای رویارویی با هند مانور می دهد. در آینده با پایان رسیدن نفت اعراب، ایران با ذخایر گازی اش جای اعراب را در استراتژی های پاکستان خواهد گرفت و با ناتوان شدن روز افزون امریکا و عقب نشینی آن از این بخش آسیا، وابستگی پاکستان به چین بیش از پیش افزایش خواهد یافت. در این پاکستان راهی جز از همگرایی با ایران نخواهد داشت.

به هر رو، اتحاد جیو استراتژییک این سه کشور بسیار دارای اهمیت است. زیرا این سه کشور کشورهای هستند که زیر چهار چوب هیچ پیمان و چتر دفاعی بی نیستند و میان خود هم پیمانی ندارند. از این رو، با توجه به همسایگی با سه ابر قدرت روسیه، چین و هند و نیز حضور نیرومند امریکا در منطقه، سخت آسیب پذیر هستند. از این رو، پس از بیرون برآمدن امریکا از افغانستان، باید بی درنگ دست کم زمینه های همگرایی بیشتر را بررسی نمایند.

در این راستا، بر ایران است تا در زمینه پایان دادن به اختلافات افغانستان و پاکستان با جدیت تمام پا به میدان بگذارد. از سوی دیگر، در پهلوی دولت های سه کشور، باید اندیشمندان و فرهیختگان نیز تدبیرهایی بسنجند.

¹⁵ اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان به روایت اسناد تاریخی وزارت امور خارجه ایران، به کوشش محمد علی بهمنی قاجار، چاپ مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران، 1382.

البته، جدا از اندیشه اتحاد سه کشور، در ابعاد جیو اکونومیکی گسترش و شگوفایی اکو بسیار مهم است. باید از کشورهای چون ارمنستان، عراق و سوریه و حتی لبنان و در آینده فلسطین آزاد هم به اکو دعوت شود.

این نبشته، به گونه بی که دیده می شود، روی سه طرح می چرخد:

- 1- یکی اندیشه جیو استراتژیکی همگرایی استراتژیک افغانستان، پاکستان و ایران
- 2- طرح «اروآسیای میانه بزرگ» که در بر گیرنده کشورهای گستره پهناور اکو و توسعه بیشتر آن با دعوت از کشورهای چینی، عراق، سوریه، لبنان و حتی فلسطین آزاد در آینده به آن است.
- 3- جستجوی راه های همگرایی و رستخیز فرهنگی- تمدنی در گستره جیو سوبلیزاسیونی-جیوکلتوری اروآسیای میانه بزرگ

روشن است برای ساختارهای منطقه بی آینده، نیاز به یک «اندیشه استراتژیک» همه جانبه داریم. در این جا می کوشیم طرح «اروآسیای میانه بزرگ» پیشکش نماییم:

تیوری «اروآسیای میانه بزرگ» را در سال های 2004 – 2006 هنگامی که در کرسی ریاست مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه کار می کردم، مطرح نمودم.

موضوع بررسی این تیوری نه به گونه تجریدی افغانستان، بل گستره «اروآسیای میانه بزرگ» یعنی گستره بی نزدیک به گستره کشورهای اکو(سازمان همکاری اقتصادی) است.



گستره اکو(سازمان همکاری اقتصادی)

پرسشی که مطرح می گردد، این است که ارو آسیای میانه بزرگ چیست؟ این موضوع برمی گردد به تیوری «نئو اروآسیایسم». من بار نخست با این تیوری در سال 2002 در کتاب «مبانی جیوپولیتیک» نوشته پروفیسور الکساندر دوگین- رییس انجمن اروآسیایی روسیه آشنا شدم. در همان سال بخت یارم شد تا با پروفیسور دوگین در مسکو دیدار و چند ساعت پیهم با او در باره تیوری «اروآسیا» و ملاحظاتم بر کتاب نهد صد صفحه بی او گفتگو نمایم. در این دیدار، بیشتر گفتگوها پیرامون تیوری اروآسیای ساوینسکی و «نئواروآسیایسم» گومیلیف می چرخید. همچنان در باره کانسپت نوین «کشور- قاره» به جای «کشور- ملت» یا «دولت- ملت».

در همین راستا در ماه دسامبر 2002 سخنرانی بی در لندن داشتم زیر نام «جیوپولیتیک، جیو استراتژی و جیو اکونومیک» که در آن به تیوری اورآسیایسم و نیو اروآسیایسم اشاره هایی داشتم.¹⁶

16. نگاه شود به کتاب: عزیز آریانفر، افغانستان به کجا می رود؟ سخنرانی در لندن، ص.ص. 317-344، کابل، انتشارات «میوند»، سال 2003.

سر انجام، در کنفرانس بین المللی «بازسازی، ثبات و امنیت در افغانستان: نقش کشورهای منطقه» که در اپریل 2006 در کابل برگزار گردید در مقاله بی که در همایش ارایه داشتیم، این تیوری را رسماً مطرح نمودم. متن مقاله در شماره دهم مطالعات استراتژیک به زبان دری و نیز در کتاب:

RECONSTRUCTION, STABILITY AND SECURITY OF AFGHANISTAN- THE ROLE OF REGEONAL CONTRIE

که از سوی مرکز مطالعات استراتژیک به همکاری بنیاد هانس زایدل آلمان زیر نظر داکتر کارل فیشر به زبان انگلیسی به چاپ رسید، بازتاب یافته است.

بیشتر از این، در کتاب «افغانستان به کجا می رود؟» کوششم این بوده است که زمینه های تیوریک اندیشه «اروآسیای میانه» بزرگ را مطرح نمایم.

گستره اروآسیای بزرگ، از دیدگاه گیتاشناسیک تقریباً با گستره آکو که فلات جغرافیایی ایران بخش بزرگ آن را می سازد، همخوان است. مهم تر از آن، از دیدگاه فرهنگی این گستره با تقریباً گستره فرهنگی- تمدنی «ایران بزرگ»¹⁷ انطباق دارد و از دیدگاه جیو اکونومیک هم با گستره آکو همخوان است.

در این جا، مساله را نخست از دیدگاه گیتاشناسیک، جیوپولیتیک و جیو استراتژیک و سپس هم جیوکلتوری و جیوسویلیزاسیونی و جیو اکونومیک به بررسی می گیریم.

به هر رو، در این جا بار دیگر بر می گردیم به مسایل «گستره بی». روشن است سازمان شانگهای برای رویارویی با سیاست های هژمونستیک امریکا از سوی روسیه و چین به میان آمده است. تقابل منافع میان روسیه و چین در آینده پس از بیرون رفتن امریکا از آسیا، شاید این پیمان را کمرنگ تر سازد. از سوی دیگر، رویدادهای اخیر نشان می دهد که میان روسیه و ایران نیز تقابل منافی هست. از این رو، همه این باریکی ها، آینده اروآسیای بزرگ مد نظر جیوپولیتیک دان های روسی را زیر سایه می برد. بنا بر این، باید ما برای حفظ ماتقدم، چه همه با هم در آینده به سازمان شانگهای ببیوندم یا نه؛ باید ساختارهای خودی خود را داشته باشیم. ساختار «ارو آسیای میانه بزرگ» را در میان سه ابر قدرت روسیه، چین و هند و جزیره نما عرب.

همگرایی منطقه بی در گستره متاجیوپولیتیکی اروآسیای میانه بزرگ

با توجه به چالش ها و با توجه به آرایش نیرو در منطقه، پارادایم همگرایی منطقه بی در گستره مگاترند متاجیوپولیتیکی (جیوپولیتیکی-جیو اکونومیکی و جیوکلتوری-جیوسویلیزاسیونی) اروآسیای میانه بزرگ به ویژه برای افغانستان از اهمیت به سزایی برخوردار بوده و بایسته است در محراق توجه دولتمردان، سیاست سازان و سیاستگذاران کشور در آینده قرار گیرد.

چنانی که گفتیم جهان به سوی جهانی شدن (گلوبالیزم) و منطقه بی شدن (ریگینوالیزم)¹⁸ پیش می رود و دیگر در سده بیست و یکم، کمتر کشوری می تواند در برج عاج خود در تنهایی و تجرید به سر برد. امروزه، دیگر مقوله هایی چون اقتصاد، امنیت و مانند آن نمی تواند در چهارچوب یک کشور تعریف شود، بل با گذشت هر روز، گستره های بزرگتری را در بر می گیرد. از این رو، منطقه ما نیاز مبرمی به همگرایی دارد.

این همگرایی شامل چند عرصه می گردد:

17. ریچارد فرای، استاد ایران شناسی در دانشگاه هاروارد امریکا، می نویسد: «ایران بزرگ» که شامل همه سرزمین هایی است که در آن جا در دوران تاریخی به زبان های ایرانی سخن گفته می شد و فرهنگ ایرانی در آن جا مسلط بود... اما «فلات ایران» که مشتمل است بر افغانستان و ایران، جزو ایران بزرگ به شمار می رود. بنابر این، «ایران بزرگ»، هرگز یک قلمرو سیاسی نبوده، بلکه حوزه فرهنگ، تمدن و زبان قوم آریایی است، چه آنانی که در ایران کنونی می زیستند و چه کسانی که در افغانستان یا فرارود (ماوراءالنهر) و یا شمال غرب هندوستان. زیرا، ایران بزرگ، بیشتر از آن که نتیجه کارنامه شاهان شمشیرکش باشد، میراث ادیبان، شاعران، دانشمندان و در یک کلمه فرهنگیان بوده است.» - بر گرفته از ویکی پدیا.

18. شاید هم بهتر باشد بگوییم نیوگلوبالیزم و نیو ریگینوالیزم.

- 1- همگرایی فرهنگی- تمدنی منطقه بی
- 2- همگرایی اقتصادی منطقه بی
- 3- همگرایی امنیتی منطقه بی

در روشنی روند جهانی گرایی و منطقه گرایی، زمینه های سه گانه پارادایم همگرایی را در پهنه مگاترند «اروآسیای میانه بزرگ» در چهارچوب متاجیوپولیتیک نوین به بررسی می گیریم.

1- همگرایی فرهنگی- تمدنی:

جدا از مرزبندی هایی سیاسی که کشورهای منطقه ما را در چهارچوب واحدهای سیاسی با گرایش های معین و سمت گیری های مشخص قرار داده است، باشندگان سرزمین های گهربار ما در گستره یگانه فرهنگی- تمدنی زیست نموده و در درازای تاریخ به همسرزمینی، همیشگی، همتباری، همتاریخی، همفرهنگی و همکیشی خود بالیده اند و فراز و نشیب های زمانه را با هم درنوردیده و در کشیدن درد و رنج مشترک تاریخی همسرنوشت بوده و نیز افتخارات مشترک تاریخی داشته اند.

در این رهرو، بازتقسیم فیزیکی افتخارات و مشترکات تاریخی، کاری است بسی دشوار و می شود گفت ناممکن. این افتخارات به پیمانۀ برابری به همه باشندگان سرزمین یگانه فرهنگی- تمدنی ما تعلق دارد. نه کم و نه بیش. این اصل، ما را به سوی اندیشه نوینی در زمینه همگرایی های فرهنگی- تمدنی رهنمون می گردد که افق های دید خود و برداشت های خود را پهن تر ساخته و گستره بینش فرهنگی- تمدنی خود را هموار تر گردانیم.

همین مشترکات، شیرازه گستره «جیوکلتوری» (و اگر در مقیاس بزرگتر مگاترند اروآسیای میانه بزرگ ارزیابی نماییم- در این جا می شود از واژه نوی کار گرفت- «جیوسویلیزاسیونی»¹⁹) ما را می سازد. کشورهای واقع در این گستره گیتایی دارای تمدن و فرهنگ به هم پیوسته و باستانی و فرهنگ درخشان و بالنده اند.

روشن است، از دیدگاه جیوسویلیزاسیونی، هسته اروآسیای میانه بزرگ تقریباً گستره «همان» خراسان بزرگ تاریخی- فرهنگی را تداعی می کند که روزگاری سرزمین جغرافیایی- تاریخی پهناوری بود.

مگاترند اروآسیای میانه بزرگ می تواند از دیدگاه فرهنگی- تمدنی نه تنها شامل گستره کشورهای آسیای میانه، ایران، افغانستان و پاکستان گردد، بل آذربایجان، مناطق مسلمان نشین قفقاز، ترکیه، عراق، جنوب سبیریا، مناطق پهناوری از هند و نیز مناطق سینکیانگ جمهوری توده بی چین را نیز در بر گیرد. هرچند، کشورهای روسیه، هند و چین هر یک از خود گستره تمدنی- فرهنگی دیگری دارند، با آن هم، بخش هایی از این کشورها را می توان در گستره فرهنگی- تمدنی اروآسیای میانه بزرگ شامل دانست.

در اوضاع امروزی، روشن است پارادایم همگرایی فرهنگی- تمدنی یکی از پایه بی ترین اصول همگرایی منطقه بی را در گستره جیوکلتوری- جیوسویلیزاسیونی ما می سازد. در این راستا، تدوین استراتژی همگرایی گسترده فرهنگی- تمدنی میان کشورهای منطقه- چیزی که تا کنون به آن کمترین توجه مبذول گردیده است، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و در سرانجام می تواند به همگرایی و همنوایی بیشتری در این راستا بینجامد.

بایسته است در زمینه، همایش های بیشتری در کشورهای همسرزمین منطقه ما برگزار گردد تا از دیدگاه های کارشناسیک بررسی شده و راهکارهای مشخصی برای آن تعیین گردد.

1. شایان یادآوری می دانم که من واژه «جیوسویلیزاسیون» به معنای گستره بزرگ تمدنی را برای نخستین بار در اوایل 2004 در یکی از سیمینارهای مرکز مطالعات استراتژیک به کار بردم و آن را در یکی از مقاله های چاپ شده در فصلنامه مطالعات آوردم. هرگاه کسی پیش از این تاریخ آن را به کار نبرده باشد، می توان گفت که نخستین کسی بوده ام که آن را به کار بسته ام.

در این راستا، پی ریزی «فرهنگستان (آکادمی) علوم مشترک» میان سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان از مسایل تاخیر ناپذیر است.

همچنان گشایش «صدا و سیمای مشترک» سه کشور که قرار است در تاجیکستان راه اندازی شود، از اهمیت فراوان برخوردار است.

همین گونه، ایجاد «مرکز مطالعات افغانستان» در جنب دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه ایران و نیز تاسیس «انستیتوت مطالعات افغانستان» (ترجیحا در مشهد) از نیازهای تاخیر ناپذیر است.

آن چه مربوط می گردد به بررسی ارثیه مکتوب مشترک، بایسته است تا کمیسیونی ایجاد گردد تا به بررسی و مطالعه آثار مکتوب گستره فرهنگی-تمدنی ما در جمهوری های تاجیکستان و ازبیکستان و همچنان در آرشیف ملی افغانستان که نسخ خطی بسیاری در آن است، به کار بپردازند.

شایان یادآوری است که گنجینه بزرگی از آثار مکتوب ما در بایگانی ها و موزه های مسکو و سانکت پترزبورگ روسیه هست. بایسته است کمیسیون مشترکی از سه کشور تعیین شود تا به کار سامانمند در زمینه بپردازند.

بایسته است تا کار فرهنگی بزرگی در راستای پایان دادن به باز تقسیم ناروای ارثیه بزرگ فرهنگی-تمدنی یگانه ما انجام شود. برای زدودن هر گونه ابهامی، باید متوجه یک نکته باشیم که گذاشتن نام مشترک سراسر فلات ایران بر یک کشور (بر «ایران» کنونی) یعنی گذاشتن یک نام کل بر یک جز، سردرگمی هایی آفریده است. همین گونه در بخش خاوری فلات، گذاشتن یک نام جز- «افغانستان» که در گذشته نام یک استان دور افتاده سرزمین ما (که کنون بیشتر در قلمرو پاکستان واقع است) بوده است، بر یک کل- کشور کنونی افغانستان، اشکالاتی ایجاد نموده است.

در واقع، میان چند مفهوم خلط مبحث شده است: یکی فلات ایران یا ایران جغرافیایی (ایرانستان)، دو دیگر گستره فرهنگی (ایران بزرگ) و دیگری «ایران شهر»- سرزمین سیاسی، فرهنگی و دینی همه کسانی که در ایران باستان (به ویژه ایران ساسانی) می زیستند، و سر انجام هم کشور جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک واحد سیاسی و یک کشور ملی در تاریخ معاصر.

این مساله، به ویژه در زمینه میراث بزرگ فرهنگی- تمدنی گذشته تاثیر ناگوار برجا گذاشته است. به گونه بی که در بخش خاوری فلات با توجه به نام «افغانستان» بسیار دشوار گردیده است که برای مثال؛ بگویم فردوسی افغان بود یا از افغانستان! این نام، همه پیوندهای گذشته ما را با ما بریده و گسسته است.

همین گونه، ایرانی خواندن همه بزرگان و انتساب همه افتخارات تاریخی به ایران کنونی (جمهوری اسلامی ایران)، موجب آزردهی باشندگان کشور افغانستان گردیده است. زیرا این ارثیه بزرگ نیاکان، به پیمانانه برابری به همه باشندگان فلات بزرگ ایران- از جمهوری اسلامی ایران گرفته تا افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، ازبیکستان پاکستان و ترکمنستان تعلق دارند.

روشن است امروزه دیگر تغییر نام کشورها دشوار است. همچنانی که در آوردن همه این کشورها در زیر چتر یک دولت سراسری (به سان ایران شهر) نه مقدور است و نه مقرون به مصلحت. مگر بهتر است در آینده ها در یک فرصت مناسب، نام جمهوری اسلامی ایران به «ایران باختری» و نام افغانستان به «ایران خاوری» تبدیل شود. همین گونه تاجیکستان می تواند نام «ایران شمال باختری» را به خود بگیرد و حتا پاکستان نام «ایران جنوبی» را.

به هر رو، روشن است به مصداق «تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی»، این فرهنگ سترگ تجزیه ناپذیر و یگانه است. به دشوار بتوان گفت سیماهای بزرگ جهانی چون حافظ، سعدی، فردوسی، مولانا، ابن سینا و را در آینه کوچک یک کشور (یک واحد سیاسی) دید. از این رو، هرگاه واژه «ایرانستان» از سوی فرهیختگان ایران، افغانستان و تاجیکستان پذیرفته شود، شاید بتوان راهیافتی برای برون آبی از این بن بست

پیدا کرد. آن گاه می توانیم همه بزرگان علم و ادب و فرهنگ مان را به بی چشمداشت از این که در کدام گوشه بی از این سرزمین بزرگ پا به گیتی گذاشته و در کجا زیسته و در کجا آرام گرفته اند، «ایرانشانی» بخوانیم.

آنچه مربوط می گردد به تاریخ مشترک، روشن است پیش از فروپاشی امپراتوری نادر افشار- تاسیس دولت درانی در خاور فلات و تاسیس دولت قاجار در باختر آن، تاریخ دو کشور افغانستان و ایران مشترک بوده به پیمانہ شایان توجهی از سوی دانشمندان خارجی و خودی بررسی شده است. با این هم هنوز کار بزرگی در زمینه پیش رو است.

با آن که پس از فروپاشی امپراتوری نادری تاریخ دو کشور سیر متفاوتی را پیموده است، با این هم بایسته است تا تاریخ دو کشور زیر چتر تاریخ معاصرکل فلات در نظر گرفته شود. چه، بررسی تجربیدی و جداگانه آن با توجه به استراتیژی های قدرت های بزرگ که بیشتر برای سراسر منطقه در نظر گرفته می شده و می شود، چندان موجه نخواهد بود.

2- همگرایی اقتصادی منطقه بی:

با توجه به جهانی شدن اقتصاد که دیگر مرزهای سیاسی را به سرعت در هم می شکند و تنها به دستاوردهای مالی و مادی توجه دارد، اصل همگرایی اقتصادی منطقه بی در جهان ما از اهمیت به سزایی برخوردار است.

در جهان امروز، کشورهایی که دارای منافع مشترک اقتصادی اند، دست به ایجاد سازمان های اقتصادی منطقه بی یازیده اند. دردمندان، متفاوت با ساختارهای اقتصادی پویای موجود در جهان، ساختارهای اقتصادی منطقه بی ما چون اکو، سارک، سازمان همکاری های خلیج [فارس]، سازمان همکاری های آسیای میانه و مانند آن، بنا بر دلایل گوناگون، از جمله داشتن بار سیاسی تا اقتصادی، از کارایی و پویایی بایسته برخوردار نبوده، بیشتر با ایستایی روبرو گردیده و به روی کاغذ مانده اند.

از سوی دیگر، این ساختار ها میان خود هم کدام پیوند ارگانیک ندارند که زمینه انٹیگراسیون یا همگرایی بیشتر آن ها را در چهارچوب مکانیزم های گسترده تر فراهم گرداند.

این در حالی است که برای مثال، کشورهای عضو اکو (سازمان همکاری اقتصادی منطقه بی) در گستره بیش از هفت میلیون کیلومتر مربع (یعنی در واقع در پهنایی که بخش بزرگی از گستره مگاترند اروآسیای میانه بزرگ را در بر می گیرد) موقعیت داشته و نزدیک به 400 میلیون باشند دارند. گذشته از آن، بخش بزرگی از گنجینه های انرژی جهان در زیر خاک های این کشورها نهفته است.

به هر رو، در اوضاع کنونی، کشورهای منطقه می توانند در زمینه هایی بسیاری با هم همکاری داشته باشند که در زیر شماری از مهمترین آن ها را بر می شماریم:

- 1- در زمینه انرژی برق، نفت و گاز و بهره برداری از خاستگاه های معادن و در آینده بهره برداری صلح آمیز از انرژی هسته بی
- 2- در زمینه حمل و نقل از جمله هوایی، اتصال شبکه های راه آهن و راه های اسفالتی
- 3- در زمینه کشاورزی، دامداری و صنایع مواد غذایی
- 4- در زمینه جهانگردی و هوانوردی
- 5- در زمینه بازرگانی (به خصوص بخش خصوصی) و بانکداری و مدیریت
- 6- در زمینه بهداشت و صحت
- 7- در زمینه آموزش و پرورش و توسعه انسانی
- 8- در زمینه های فرهنگی و ورزشی
- 9- در زمینه تحقیقات، علوم و فناوری
- 10- در زمینه ساخت و ساز و ساختمان

در این میان، برای افغانستان-کشوری که در مرکز اروآسیای میانه بزرگ قرار دارد- بسیار مهم است که برای اجرای نقش خود در روند همگرایی اقتصادی منطقه بی، پیش از هر کاری به تامین امنیت و ثبات در کشور بپردازد- چیزی که بدون همکاری و تشریک مساعی بی آلیشانه کشورهای منطقه بسیار دشوار است- و در گام دوم، به گشودن شریان های مواصلاتی خود- که آن هم بدون مشارکت کشورهای منطقه در بهترین مورد سخت دشوار خواهد بود- دست یازد. پیوندیابی شبکه راه های افغانستان با شبکه های کشورهای همسایه(مخصوصا شبکه های راه آهن منطقه بی) پایه بی ترین پیش زمینه برای شگوفایی اقتصادی کشور و در نتیجه گسترش همکاری های سودمند منطقه بی و در سر انجام همگرایی اقتصادی منطقه بی است.

از سوی دیگر، افغانستان به عنوان یک کشور جنگ زده که با چالش های بسیار و در هم تنیده بی روبرو است، نیازمند یاری های بی آلیشانه کشورهای منطقه در پهلو یاری های جامعه جهانی است تا بتواند هر چه سریع تر ویرانی های بازمانده از جنگ را بازسازی نماید و به امنیت پایدار و ثبات دست یابد.

3- امروز دیگر نمی توان امنیت را به گونه تجریدی بررسی نمود. امنیت در سه بعد جهانی، منطقه بی و ملی تعریف می گردد. آن چه به امنیت درونی کشورها مربوط می گردد، در هر کشوری سازواره های خاص امنیتی خودش را دارد. مگر امنیت منطقه بی باید در چهارچوب های معین امنیت دسته جمعی تعریف گردد. همین گونه، امنیت گلوبال (جهانشمول) نیز باید در تراز جهانی تعریف گردد.

آن چه مربوط به منطقه ما می گردد، هند چهارچوب امنیتی خاص خودش را دارد. اگر کشور چین را نیز در نگاه افغانستان کشوری از کشورهای منطقه تعریف کرد، روشن است چین نیز چهارچوب امنیتی خودش را دارد. کشورهای آسیای میانه از یک سو سیستم امنیتی درونی خود شان را دارند و از سوی دیگر، در سیستم امنیتی کشورهای مستقل همسود با روسیه شامل می شوند که در واقع چیزی همانند به همان حریم امنیتی شوروی پیشین است و پس از فروپاشی تازه در سیستم امنیتی سازمان شانگهای نیز تعریف می شوند.

افغانستان، پاکستان و ایران سه کشوری اند که نه میان خود شان کدام سیستم امنیتی دارند و نه عضو کدام سیستم امنیتی دیگر هستند. در این میان، افغانستان با نزدیک به شش هزار کیلومتر مرز با شش کشور منطقه، بی دفاع ترین، آسیب پذیر ترین کشور جهان از نگاه دفاعی و امنیتی است. این در حالی است که توانایی های کشورهای همسایه آن فوق العاده بزرگ است.

بایسته است توجه داشت که بی ثباتی و نا امنی در افغانستان، تاثیرات سوء بسیاری بر امنیت منطقه و حتا جهان (به گونه بی که رخدادهای تراژیک 11 سپتامبر آشکارا نشان داد) دارد و بر عکس، ثبات و امنیت در افغانستان زمینه ساز ثبات پایدار و گسترش همگرایی منطقه بی و جهانی خواهد بود.

با در نظر داشت مسایل بالا، تامین امنیت در منطقه با توجه به خطراتی که تروریسم بین المللی و مواد مخدر متوجه ما گردانیده است، مستلزم همکاری و تشریک مساعی همه کشورهای منطقه است.

روشن است به رغم واگرایی ها، زمینه های خوبی هم در منطقه برای همگرایی وجود دارد که باید همه مساعی خویش را در راستای گسترش و نهادینه ساختن آن بسیج نماییم.

در پایان، می خواهم به یک نکته بس مهم دیگر اشاره نمایم و آن این که هرگاه قدرت های بزرگ جهانی با اولویت دادن به ارزش هایی و الایی چون هومانیزم و ارجگذاری به ارزش های انسانی و مقام والای انسان و نوع پروری، روی یک کانسپت گلوبال برای امنیت جهانی و تقسیم عادلانه منابع انرژی و گستره نفوذ به توافق نرسند، چالش ها و تنش های منطقه بی را پایانی نخواهد بود. تنها شکل بحران ها است که تغییر خواهد کرد و بس. خود بحران ها برای سالیان آزرگار در سرزمین های آشوب زده پایدار خواهد ماند و توده های میلیونی انسان های باشنده در این مناطق بحرانی در رنج و درد و تهیدستی و بینوایی و بیچارگی دایمی دست به گریبان که هرگز چنین مباد!

هر چه است، مادامی که چنین آرمانی محقق نشده است، باید چاره کار خود را برای آینده های خود بنماییم.

پیوست ها

نگاهی به فلات قاره ایران:

بخش بزرگی از قاره آسیا را فلات پهناور «ایران» در بر می گیرد. ویلهلم بارتلد یکی از بزرگترین خاورشناسان جهان این فلات را چنین تعریف می نماید: «ایران، به عنوان اصطلاحی جغرافیایی مفهوم فلات مرتفعی را می رساند که در شمال و شمال شرقی محدود می شود به حوضه های دریای خزر (کسپین) و دریاچه ارال و هم مرز است در جنوب و جنوب شرقی با حوضه اقیانوس هند. سرزمینی که به اصطلاح از حوضه های دور از مرز دریا تشکیل یافته است».

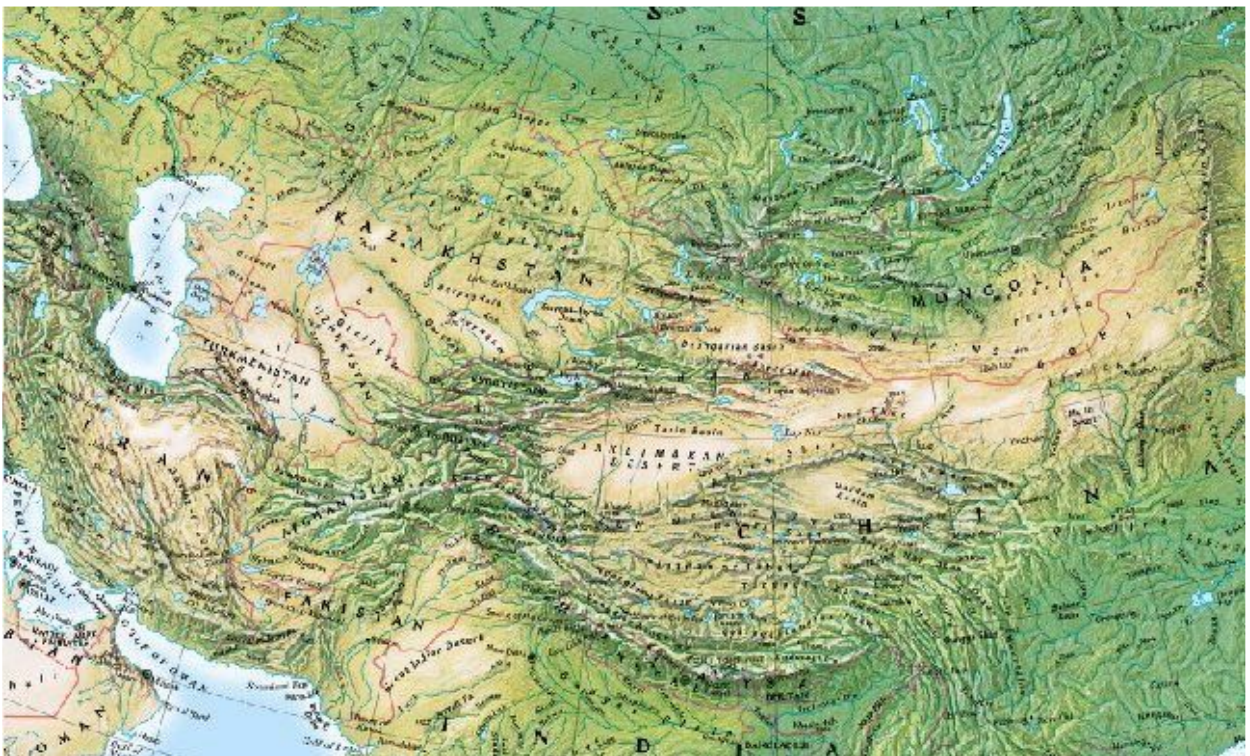
ف. اشپگل، جغرافی دان بزرگ آلمانی، «ایران» را سرزمینی می خواند میان رود سند و دجله».²⁰

روی هم رفته در علم گیتاشناسی (جغرافیا) اصطلاح فلات ایران با همین حدود و و ثغور از سوی همه مجامع علمی و دانشمندان بزرگ این علم پذیرفته شده است.

در ص. 19 جلد اول کتاب تاریخ ده هزار ساله ایران نیز آمده است: «...فلات مذکور در فاصله ای بین دشت های بین النهرین و دره رود سند قرار می گرفته و مساحت آن به دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع بالغ می شده است».

این گونه، «فلات ایران»، یک گستره یا یک ساختار جغرافیایی است که میان فلات هند و جزیره نمای عربستان و سرزمین های قزاقستان، روسیه، چین و ترکیه افتاده است. گستره جغرافیایی ایران (ایران جغرافیایی)، مشخص تر از رود سند و اقیانوس هند تا دشت های پهناور قزاقستان در آن سوی سیر دریا (سیحون) و دریاچه ارال، از بام دنیا تا رود دجله (اروند) و تا آن ور قفقاز و دریای خزر پهن است.

به هر رو، در تعاریف کلاسیک جغرافیایی، سرزمین های آسیای میانه (منهای گستره های قزاقستان و قرغیزستان) و بخشی از قفقاز (آذربایجان و ارمنستان) در گستره جغرافیایی ایران شامل می گردد. هر چند، پیش از افتادن گرجستان به دست روسیه، این سرزمین هم در درازای تاریخ بخشی از ایران بوده است که با این احتساب، مرزهای شمال باختری فلات ایران به دریای سیاه می رسد.



²⁰. برتلد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی زاده، ص.2.

گستره گیتایی فلات پهناور ایران (بر گرفته از ویکی پدیا)



جغرافیای سیاسی ایران بزرگ (ایرانستان)
(برگرفته از منابع عربی)

ناگفته پیداست که در دوره تاریخ معاصر، در گستره بندی های جغرافیایی دگرگونی هایی هم رو داده است. برای نمونه، گستره قفقاز در گذشته (هنگامی که سرزمین های کنونی آذربایجان، ارمنستان و گرجستان پاره بی از خاک ایران بودند)، سرزمین های آسیایی شمرده می شد. مگر، پس از آن که به دست امپراتوری روسیه تزاری افتاد، جغرافی دان های روسی و به تبع از آن ها جغرافی دان های باختزمین این سرزمین ها را در گستره قاره اروپا آوردند. این گونه، این کشورها امروز دیگر جزو فلات قاره ایران به شمار نمی آیند.

همچنان در دوره پیش از فروپاشی شوروی پیشین، گستره فرارودان (ماورالنهر) به نام «آسیای میانه و قزاقستان» یاد می شد. مگر، جغرافی دان های باختری، بیشتر آلمانی ها ترجیح می دادند آن را به نام «آسیای مرکزی» بخوانند که گستره بی فراختر از «آسیای میانه» را در بر می گرفت. روشن است در پشت سر هر دو اصطلاح استراتیژی های قدرت های بزرگ اروپایی پنهان گردیده بود. امروزه، اصطلاح «آسیای مرکزی» برای سراسر گستره آسیای میانه و قزاقستان (و به گونه غیر رسمی به شمول مناطق شمال افغانستان) اطلاق می گردد. در استراتیژی نو امریکایی ها اصطلاح «آسیای مرکزی بزرگ» مطرح گردیده است که افغانستان و پاکستان را هم در بر می گیرد که بیشتر یک اصطلاح «جیوپولیتیکی» است تا جغرافیایی-تاریخی.²¹

²¹ طراح اندیشه «آسیای مرکزی بزرگ» پروفیسور استار امریکایی است. هنگامی که طرح «خاورمیانه بزرگ» دیگر کمرنگ شده و به باد نكوش های فراوان قرار گرفته بود، پروفیسور استار اندیشه «آسیای مرکزی بزرگ» را مطرح ساخت. درست در چهارچوب همین اندیشه بود که بخش افغانستان در وزارت خارجه امریکا از بخش خاورمیانه به بخش آسیای جنوبی انتقال یافت.

پروفیسور استار طرح آسیای مرکزی بزرگش را در یک همایش پرهنگامه در 2006 در هتل انترکاننتنتال کابل اعلام کرد. در این همایش که معاون وزیر خارجه امریکا هم اشتراک ورزیده بود، توقایف- وزیر خارجه وقت قزاقستان و شماری از رجال سیاسی افغانستان و کارشناسانی از کشورهای آسیای میانه، هند و پاکستان حضور به هم رسانده بودند. در این همایش از ایران داکتر عباس ملکی- معاون پیشین وزارت خارجه و مدیر انستیتوت مطالعات دریای خزر نیز دعوت شده بود که تشریف نیاوردند.

به هرو رو، هنگامی که سخن از آسیای مرکزی است، یک ساختار جیوپولیتیکی مد نظر است. یعنی «آسیای مرکزی» و «آسیای میانه» همتای هم نمی باشند. با توجه به همین مساله است که ترجیح می دهیم از واژه «آسیای میانه» که یک اصطلاح جغرافیایی (گیتاشناختی)- تاریخی است، و چونان یک سازواره از گستره اروآسیای میانه بزرگ (دقیقا کشورهای فرا رودی یعنی پنج جمهوری) کار بگیریم تا آسیای مرکزی. سفارش من به اندیشمندان پارسی زبان هم همین است که به جای واژه «آسیای مرکزی» از «آسیای میانه» کار بگیرند.

برگردیم به فلات ایران. هرچه است، هنگامی که سخن از فلات ایران می رود، سخن از یگ گستره گیتایی (جغرافیایی) در میان است- از سند تا به دجله- نه کدام واحد سیاسی یا ساختار جیوپولیتیکی. باید توجه داشت که «ایران بزرگ»- (ایران شهر)²² که نویسنده ترجیح می دهد آن را «ایرانستان» (بر وزن هندوستان و عربستان) بگوید، با کشور جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک واحد سیاسی یکی نمی باشد و این کشور تنها بخشی از آن را می سازد نه کل آن را. چه کنون در گستره فلات ایران واحدهای سیاسی بی چون جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان و ارمنستان در سیمای کشور- ملت ها جا گرفته است و بخش هایی از آن چون بخش خاوری کشور عراق و کشور گرجستان و کردستان ترکیه و بخشی از ایالت سین کیانگ جمهوری توده بی چین، بیرون از گستره جغرافیای سیاسی ایران بزرگ مانده است.

آن چه مربوط می گردد به جغرافیای سیاسی تاریخی گستره ایران، در دوره های گوناگون تاریخی گاهگاهی یک دولت نیرومند سراسر این فلات یا بخش بزرگی از آن را زیر فرمان در آورده است، یعنی مرزهای سیاسی آن با مرزهای جغرافیایی و گستره یگانه فرهنگی- تمدنی آن کما بیش منطبق گردیده است (و چه بسا که سرزمین های بیرون از گستره جغرافیایی فلات زیر سیطره آن آمده است) و گاهی هم دو یا چندین دولت در گوشه های مختلف آن در باختر، خاور، شمال، جنوب یا مرکز آن فرمان رانده است.

برای نمونه، در دوره های هخامنشیان، ساسانیان، سلجوقیان، تیموریان و نادر افشار یک دولت واحد مرکزی تقریباً بر سراسر فلات حاکمیت داشته است.

من به نمایندگی از وزارت خارجه در این همایش اشتراک داشتم. اندیشه اصلی پروفیسور استار این بود که با پایگاه قرار دادن افغانستان، گستره بزرگی از منطقه به شمول هند و پاکستان را با کشورهای آسیای مرکزی زیر داریت استراتژی های امریکا بیاورد. من در پایان همایش، آرمانی بودن این طرح را به وی گوشزد نمودم و خاطر نشان ساختم که طرح او سرنوشت بهتری از طرح «خاور میانه بزرگ» نخواهد داشت و با واقعیت های منطقه سازگار نیست. چه نیمقاره و آسیای میانه دو ساختار بیخی متفاوت هستند و با توجه به پاگیری روز افزون سازمان شانگهای، شانس برای طرح او نمی بینم.

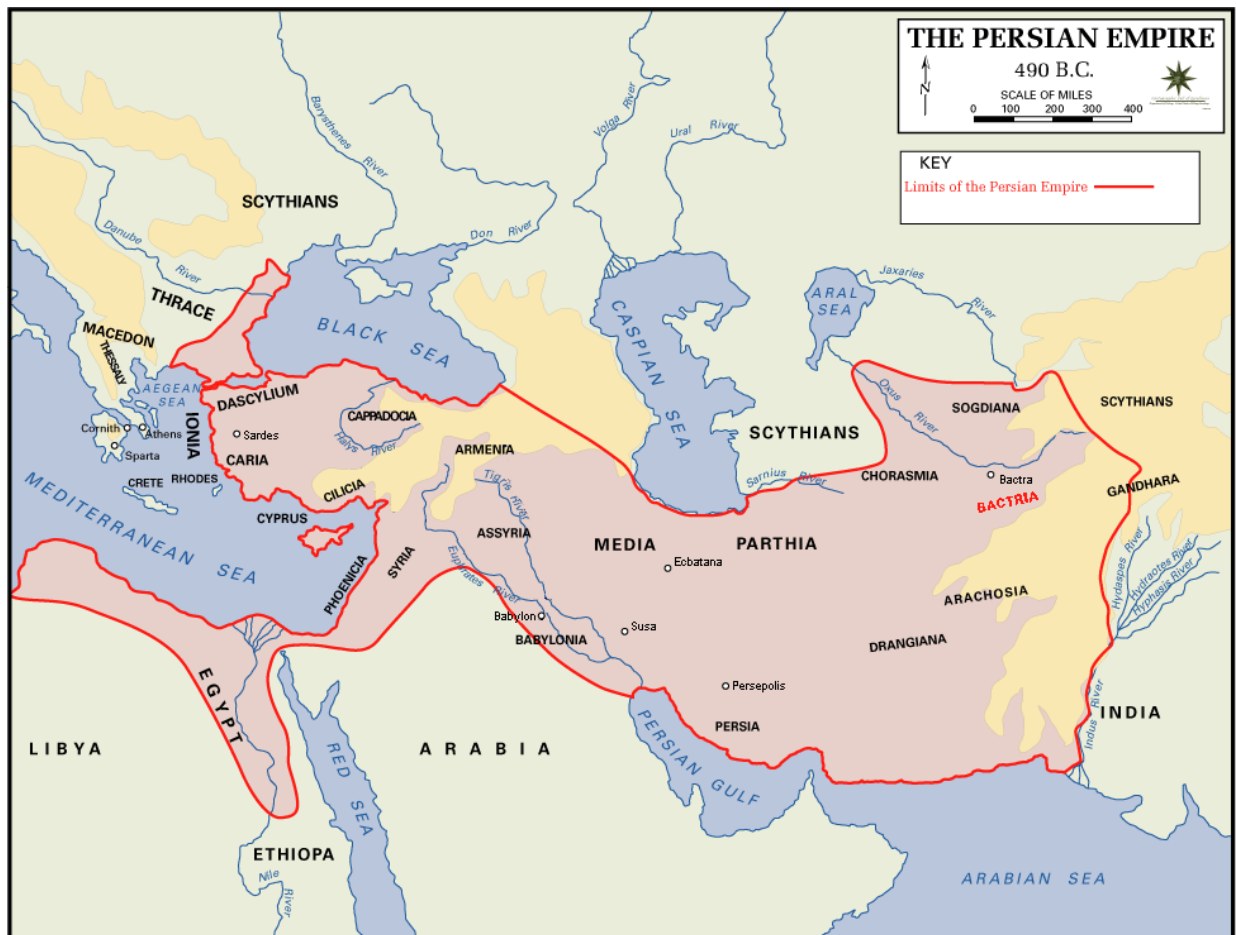
گوشزدهای من پروفیسور استار را تکان سختی داد و موجب آن شد که روز بعد همراه با شماری از کارشناسان امریکایی که بیشتر شان نظامیان بلندپایه باز نشسته بودند، به مرکز مطالعات استراتژیک به دیدار من بیاید و طی نزدیک به دوساعت خواهان همکاری با وی در طرحش شود. در این دیدار بار دیگر بی پرده به او یادآور شدم که راهی که او می رود «به ترکستان است!» آینده نشان داد که به راستی طرح آسیای مرکزی بزرگ سردچار همان سرنوشت گردید که خاور میانه بزرگ.

شایان یادآوری است که جیوپولیتیک دان های روسی در برابر طرح «خاورمیانه بزرگ»، طرح «خاور نزدیک بزرگ» را پیش کشیدند که در این طرح در نظر بود با نزدیک ساختن تدریجی ایران و ترکیه به سوی خود، آهسته آهسته سراسر خاور نزدیک و میانه را زیر داریت تاثیر روسیه بکشاند.

22. شاپور اول (پسر اردبشیر اول) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران (فلات ایران) و (انیران) بیرون از فلات ایران خوانده اند. ایران شهر قلمرو شاپور اول در برگیرنده ایران و انیران بوده است.



نقشه دولت مادها- نخستین دولت بزرگ تشکیل شده در دوره تاریخی در بخش باختری فلات ایران (بر گرفته از ویکی پدیا)



گستره امپراتوری هخامنشیان (برگرفته از ویکی پدیا)



گستره امپراتوری ساسانیان (بر گرفته از ویکی پدیا)



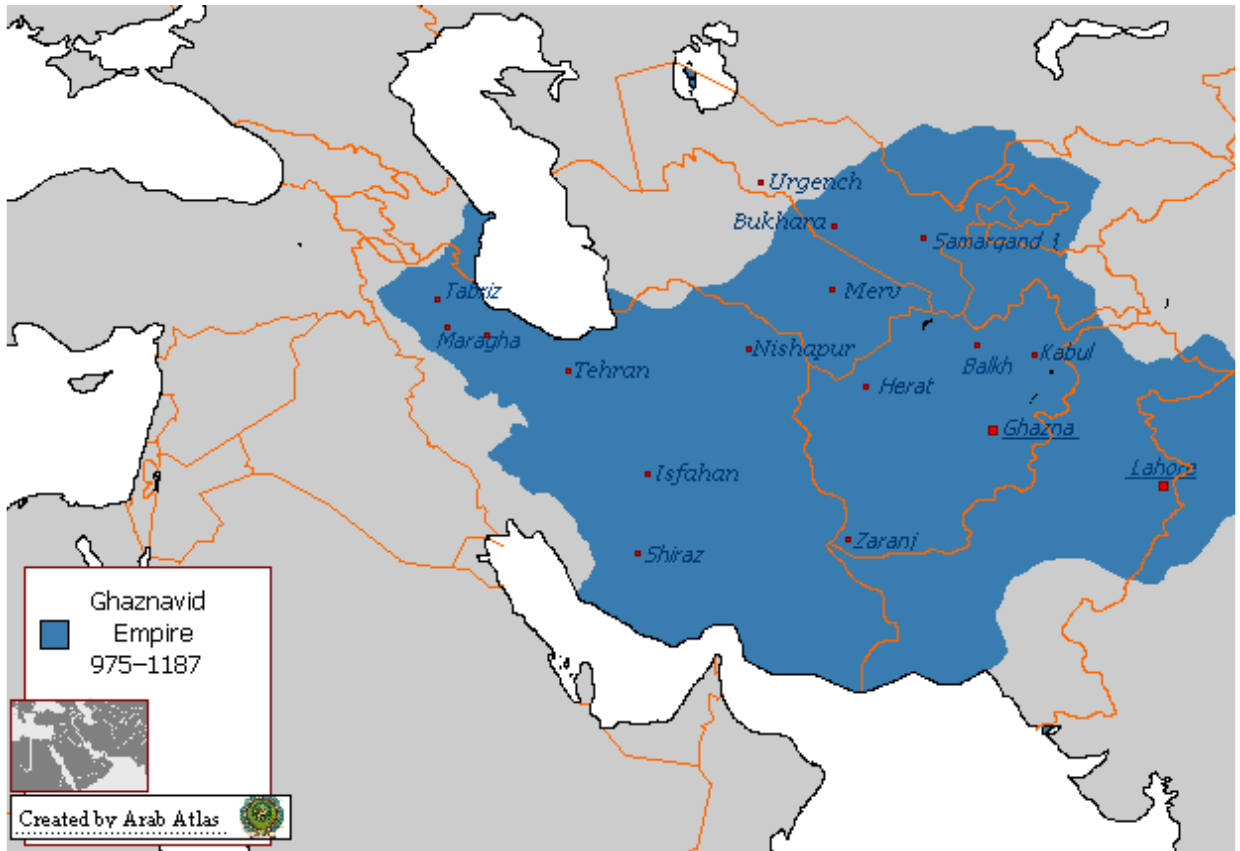
گستره امپراتوری ساسانیان (بر گرفته از ویکی پدیا)



امپراتوری سلجوقیان



امپراتوری سامانیان



امامپراتوری غزنویان

آخرین جهانگشایی که توانست در سراسر فلات ایران یک دولت واحد را پهن نماید، نادر افشار بود. نادر افشار، «به سال 1738 به پادشاه هند اعلام جنگ داد و پس از فتح دهلی، حکومت هند را به محمد شاه پس

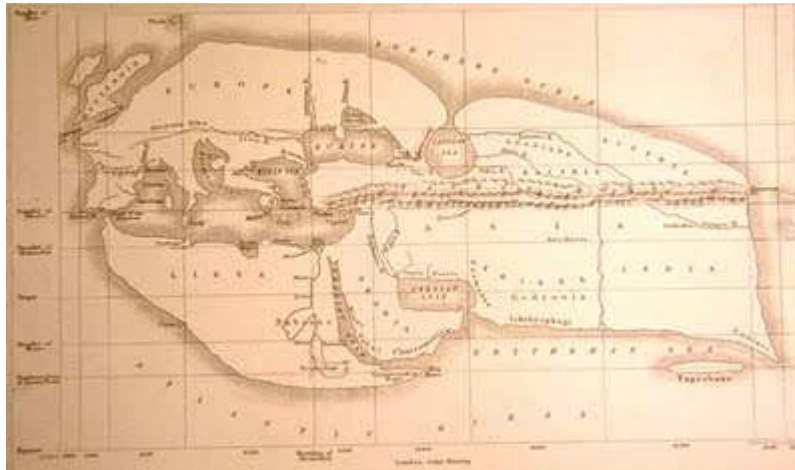
داد و برای تحکیم روابط پیمان «شلیمار» را میان دولت های ایران و هند منعقد نمود. بر اساس معاهده شلیمار، تمام ممالک واقع در مغرب رود خانه اتک و آب سند و نال سنگ یعنی: پیشاور، و مضافات، ایالت کابل، و غزنین و کوهستان و افغانستان²³ و هزاره جات و در بند و قلعه بکرسنگر و خدا داد و اراضی در بند و مساکن جوکی ها و بلوچ ها و غیره به انضمام ایالت تنه قلعه رام و قریه (ترپین) و شهر چن و سموالی و گرا به دولت ایران واگذار گردید.²⁴ این گونه، رود سند چونان سرحد سیاسی و طبیعی میان امپراتوری نادری ایران و امپراتوری کورگانی هند- به گونه یی که در تاریخ باستان چین بود،²⁵ تعیین گردید.

در برخی دیگری از دوره ها، همزمان دو یا چند دولت به عنوان واحد های سیاسی جداگانه بر گوشه های مختلف فلات فرمان رانده اند. به عنوان نمونه پس از فروپاشی امپراتوری هخامنشیان به دست الکساندر ماکدونی (اسکندر مقدونی) و با انقراض امپراتوری وی، در باختر فلات پارت ها یک امپراتوری را تشکیل دادند و در شمال خاوری آن کوشانی ها، امپراتوری دیگری را پی ریختند.

²³. منظور از افغانستان در این جا چنانی که دیده می شود، نه کشور افغانستان که در نیمه دوم سده نهم چونان یک واحد سیاسی ایجاد گردید، بل سرزمین های پشتون نشین قبایلی مرزی است که امروزه قسماً در گستره کشور پاکستان و قسماً هم در استان های جنوبی افغانستان قرار دارد.

شایان توجه است که حتی شهر پشتون نشین پیشاور در پیمان شلیمار بیرون از گستره «افغانستان» آمده است. دلیل آن این است که در گذشته چنانی که «شاهزاده علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه در کتاب تاریخ وقایع و سوانح افغانستان در سال 1875 در باره جمعیت این شهر می گوید: «سکان آن جا از امم مختلف اند از قبیل ترک و تاجیک و افغان و هندو می باشد و جمعیت افغان از سایر فرق زیاد می باشد» بخشی از سرداز نشین کابل بوده است.

²⁴. نور الله لارودی، زندگانی نادر شاه پسر شمشیر، چاپ دوم، تهران، انتشارات ایران زمین 1370 ص. 186.
²⁵. در جغرافیای استرابو از قول اراتوس تیسن (195 پیش از میلاد) آمده است: زمانی که اسکندر به هند یورش برد، رود سند مرز میان هند و آریانای زیر فرمان پارسیان بوده است. آریانا- نامی است که یونانیان به سرزمین های خاوری ایران داده بودند که گاهی به گستره یی تقریباً برابر با گستره نیمی از افغانستان کنونی (افغانستان جنوبی) و نیمی از پاکستان کنونی از سند تا هندوکش و بخشی از ایران کنونی تا کرمان و گاهی هم گستره یی از رود سند تا دریای کسپین اطلاق می شده است که سراسر خاور ایران - بخش بزرگی از فلات ایران را در بر می گرفته است.





گستره امپراتوری های اشکانیان و کوشانی ها

به هر رو، در درازای تاریخ، به رغم این که یک دولت در سراسر فلات حاکمیت داشته است یا در عین زمان دو یا چند دولت در گوشه های مختلف آن فرمان رانده اند، تمدن و فرهنگ یگانه و تقسیم ناپذیری در درازای سده ها بر سراسر یا بخش های بزرگ آن حاکم بوده است. یا آن که مرکز ثقل یا گرانس این فرهنگ و تمدن یگانه و محور قدرت سیاسی آن پیوسته در گردش و در حال جا به جایی بوده است. یعنی گهی در بخش خاوری فلات در بلخ (در دوره های پیش از تاریخ پیشدادیان و کیانیان)، کابل و غزنه، گاه در بخش شمالی و شمال باختری آن در فرارود - در سمرقند و بخارا، گاه در مرکز آن در هرات و مشهد و گاه در باختر فلات و اصفهان و تیسفون و ایلام و تبریز و گاهی هم در جنوب آن در قندهار و پیشاور (در دوره امپراتوری درانی در بخش خاوری فلات ایران).

در این جا نگاهی می اندازیم به نام ایران:

یوزف ویسهوفر در ص. ص. 11-12 کتاب وزین «ایران باستان»، (ترجمه ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس، 1377) در باره ایران چنین نوشته است:

«از نظر تاریخی ثابت شده است که نام «ایران» از مفهوم و واژه ساسانی ایرانشهر («امپراتوری آریاییان») گرفته شده است. پادشاهان نخستین دودمان ساسانی در سده سوم میلادی این اصطلاح سیاسی را باب کردند، زیرا برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خود می خواستند خویشتن را وارثان امپراتوری قدیمی نایود شده ایران (یعنی هخامنشیان) جانشینان پادشاهان اسطوره یی باستانی ایران، و نیز پیروان دین زردشت نشان دهند که ریشه های ژرفی در ایران داشت. واژه آریا که ریشه واژه «اران» در زبان پارسی میانه را تشکیل می دهد، از لحاظ ریشه های قومی-زبانی و جنبه های دینی به دوره هخامنشی و حتا زمان های دورتر باز می گردد.²⁶»

داریوش و خشایارشا در سنگنبشته های خود نه تنها بر خاستگاه «آریایی» خود تاکید می کنند، بل که از اهورامزدا به عنوان «ایزد آریاییان» سخن می گویند و زبان و خط خود را «آریایی» می نامند. راست آن

²⁶ جمله «زمان های دور تر» مبهم است، حال آن که واژه «ایران ویج»- یعنی سرزمین ایران- آشکارا در اوستا بارها تکرار شده است. ثاقب فر.

است که هخامنشیان در امپراتوری خود بر واژه «پارسی» (در تفاوت با مادها، بلخیان و سایر اقوامی که به ایرانی سخن می گفتند) اشاره می کنند و بر این واقعیت تاکید می ورزند که از جنوب باختری ایران امروز آمده اند. در عوض، ساسانیان «هویت» جدیدی برای خود و اتباع خود با استفاده از مفهوم «ایران‌شهر»²⁷ به عنوان سرزمین سیاسی، فرهنگی و دینی تمام کسانی که در آن جا می زیستند پدید آوردند و تکیه گاه این اندیشه را نیز اخذ کردند. برخلاف تحریف نازی ها، از کلمه «آریایی» به مفهوم نژادی آن و تفسیری که از آن به عنوان «نژاد ژرمن و عناصر وابسته به آن» می کردند، ما بهتر است واژه «آریایی» را فقط به عنوان اصطلاحی زبان شناختی به کار ببریم که شاخص زبان های «هند و ایرانی» و بخش شرقی خانواده زبانی هند و اروپایی است.

شگفتی بر انگیز است که با سقوط امپراتوری ساسانی، مفهوم سیاسی «ایران» نیز از بین رفت. جغرافی دانان و تاریخ دانان اسلامی (و حتا فردوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ایران) این اصطلاح را فقط به عنوان برجسیبی تاریخی برای امپراتوری ساسانی به کار می برند.²⁷ فقط با ظهور مغولان و خانات ایلخانیان بود که نام رسمی «ایران» دوباره به کار رفت و مفهوم سیاسی ایران (پایتختی تبریز، پذیرش مرز شمال خاوری در برابر ماوراءالنهر، برخی سنت های اداری و مالیاتی و جز آن) تا سده نوزدهم میلادی معتبر ماند. با وجود این نام «پارس» به عنوان نام رسمی دولت تا قرن ها به کار می رفت و فقط در 1313 (1935/1934) بود که جای خود را به واژه ایران داد.

تصویر کلی «ایران باستان» که در این جا ارائه شده، مبتنی بر مفهوم گسترده ای است که به سرزمین دولت ملی ایران کنونی محدود نمی شود بل که سراسر سرزمین های را شامل می شود که اقوام ایرانی در تاریخ باستان در آن ها سکونت داشته اند و مرز های امپراتوری های هخامنشی، اشکانی و ساسانی را در بر می گرفته است. برخی از این قلمروها اکنون جزو کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، ازبیکستان، تاجیکستان و قرقیزستان هستند. نمونه های مهم در این زمینه عبارت اند از سرزمین باختر یا بلخ (امروز در افغانستان) که در شاهنشاهی هخامنشی بسیار اهمیت داشت؛ آراخوسیا یا رخج (نیز در افغانستان امروزی) که نقش به ویژه برجسته یی در تاریخ دین زرتشت داشت؛ و سرزمین اولیه اشکانیان در پارت (امروز در ترکمنستان).

در کتاب «روسیه و خاور» نوشته شماری از خاور شناسان روسی می خوانیم: «نام ایران از توپونیم (نام جغرافیایی) «ایران‌شهر» (از زبان پارسی میانه) گرفته شده است و به نوبه خود سرچشمه می گیرد از توپونیم «آریانام خشاسترا» که در زبان پارسی قدیم (باستان) «کشور آریایی ها» معنا می دهد. نیاکان توده های کنونی ایرانی را قبایل آریایی می خوانند که به قلمرو آسیای میانه و فلات ایران آمده و در یک هزار پیش از میلاد ساختارهای مستقل دولتی را پی افکندند».²⁸

²⁷ نویسنده ظاهراً با شاهنامه کمترین آشنایی ندارد زیرا در سراسر شاهنامه یعنی نه تنها در بخش تاریخی (ساسانی) بل که در بخش پیشدادیان و کیانیان نیز پیوسته از واژه ایران استفاده می شود. - ثاقب فر
پادداشت: باید توجه داشت که در شاهنامه، آن چه «ایران» خوانده شده است- (ایران اسطوره یی)، دقیقاً بر بخش خاوری فلات اطلاق گردیده است- سرزمینی که در آن پیشدادیان و کیانیان می زیسته اند و سراسر گستره ایران‌شهر را در بر نمی گیرد. فردوسی به گونه خاص «بلخ» و به طور عام گستره خاوری فلات را «ایران» خوانده است- که درست بخش بزرگی از سرزمینی را که در سیطره امپراتوری غزنوی (که پیشتر از آن در گستره امپراتوری سامانیان بوده) و خود در یکی از استان های آن می زیسته است، در بر می گیرد.

... و این بیخی با واقعیات سیاسی و فرهنگی برهه یی که او در آن می زیسته است، همخوانی دارد. چه، پس از دستیابی اعراب به بخش باختری فلات، مفهوم سیاسی و فرهنگی ایران در آن بخش رنگ باخته بود و به گوشه های شمال خاوری و خاور آن کوچیده بود و دوره فردوسی، دوره رستاخیز مفهوم ایران بوده است که با بازگشت به بخش خاوری فلات، درست مانند دوره تاریخ اسطوره یی تبلور یافته بود.

²⁸ روسیه و خاور، زیر نظر س.م. ایوانف، ی.و. کریشیف، و ب.ن. میلنچنکو، چاپ دانشکده کشورهای خاور دانشگاه دولتی سان پتر بورگ، ترجمه عزیز آریانفر، 2003، کابل، نگاه انتشارات «میوند»، ص.24.

خراسان»، در تاریخ، چونان یک **منطقه** پهناور جغرافیایی- تاریخی- فرهنگی- تمدنی بوده است(نه نام یک کشور) که در دوره پس از اسلام، گاهی بر یک محدوده کوچک- تنها بر چند شهر محدود اطلاق می گردیده است و گاهی هم در برگرفته سراسر مناطق شمال و باختر افغانستان کنونی و گستره جنوبی جمهوری های آسیای میانه کنونی (تاجیکستان؛ ازبیکستان و ترکمنستان) به اضافه استان های خراسان در ایران کنونی (جمهوری اسلامی ایران) اطلاق می گردیده است و گاهی هم بر یک گستره بسیار بزرگ و پهناور از رود سند(منطقه پیشاور) در پاکستان کنونی گرفته تا شهرهای فرارودان و سراسر خاور فلات ایران کاربرد داشته است.

دولت هایی که هم در گستره خراسان پدید می آمده اند، از دیدگاه تاریخی دولت های ایرانی به شمار بوده اند. آخرین دولتی که گستره آن تقریباً سراسر بخش خاوری ایران را پوشانید، امپراتوری درانی بود که آن هم هر چند در درون از سوی باشندگان آن به نام ملک خراسان و مملکت خراسان یاد می شده است، با آن هم از دید جهانیان تشکیل این امپراتوری در واقع یک رویداد درونی ایران بوده و کماکان به نام ایران خاوری و خاور ایران و پارس شرقی یاد می شده است.

